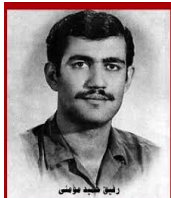




مهرنوش ابراهیمی، یوزان ندالهی، مرضیه احمدی اسکوی، شبرین معاصر (صیلت کلان)، پردخت (عزالی) انبی



صبا بیژن زاده

رامین پیروز بونان

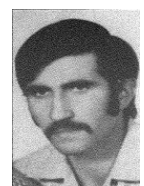


شهزاد (کلرخ مهدوی)

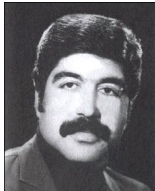


آن عاشقان شزره

آن عاشقان شزره، که با شب نزیستند
رفتند و شهر خفته ندانست کیستند
فریادشان نموج شط حیات بود
چون آذرخیش در سخن خویش زیستند
مرغان پر گشوده طوفان که روز مرگ
دريا و موج و صخره بر ایشان گریستند
می گفتی: ای عزیز!
" سترون شده ست خاک."
اینک بین برابر چشم تو چیستند:
هر صبح و شب به غارت طوفان روند و باز،
باز آخرین شقایق این باغ نیستند



مینا طالبزاده شوشتری



شغیعی کلکنی



اعظم السادات روحی هنگر



تسیرین پنجه شاهی



سیمین پنجه شاهی



در ۴۴ مین سالگرد جنبش فدائی



یاد صدها فدائی جانباخته را گرامی می‌داریم!

فرا رسیدن چهل و چهارمین سالگرد جنبش فدائی را به فدائیان و دوستداران آن شادباش می‌گوئیم. یادبود ۱۹ بهمن، فرصتی است برای گرامیداشت جنبش فدائی، جنبشی که به نیروی سیاسی - اجتماعی فراوانی و به یکی از جریان‌های تاریخی چپ ایران تبدیل گردید. ۱۹ بهمن فرصتی است برای نشان دادن اینکه علیرغم سرکوب سنگین چپ توسط دو رژیم مستبد، چپ هم‌چنان زنده است و در تلاش برای تحقق ارزش‌های دموکراتیک و سوسیالیستی مبارزه می‌کند.

یادبود ۱۹ بهمن، نیز فرصتی است برای گرامی‌داشت صدها فدائی که جان‌شسته خود را فدای آرمان‌های انسانی کرده و از جنگل‌های سیاهکل گرفته تا شکنجه‌گاه‌ها را به عرصه ایستادگی علیه ستم و بی‌عدالتی تبدیل کردند. ما در عین حال به رفقا و یارانی که سال‌های طولانی از زندگی خود را چه در زندان‌ها، چه در داخل و خارج از کشور، چه در زندگی روزمره، وقف آرمان‌ها و ارزش‌های انسانی کردند، ادای احترام می‌کنیم و دست آنان را برای رسیدن به ایرانی آزاد و آباد می‌فشاریم.

جنبش فدائی علیرغم ضربات سنگینی که متحمل شده و صدها تن از یاران خود را از دست داده است، همواره کوشیده است که متشکل بماند و برای تحقق آزادی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم مبارزه کند. جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ به چپ و سازمان ما ضربه کاری وارد آورد و صدها تن از کادریایی چپ و سازمان را به جوخه اعدام سپرد. ارگان‌های تبلیغاتی - رسانه‌ای رژیم تمام نیروی خود را به کار گرفتند که چپ را بی‌اعتبار سازند و آن را از حیات سیاسی کشور پاک کنند. آن‌ها از فروپاشی اتحاد شوروی بهره گرفتند و پایان حیات چپ در سطح ایران و جهان را اعلام نمودند. اما جمهوری اسلامی همانند راست جهانی در این نیت شوم ناکام ماند. چپ در دو دهه گذشته در امریکای لاتین سربرآورد و قدرت را در چند کشور به دست گرفت و امروز هم در یونان در راس قدرت قرار گرفته است. در ایران هم نسل جدیدی از چپ در سال‌های گذشته پا به حیات گذاشته است.

در چهل و چهارمین سال زندگی جنبش فدایی، ما چهاردهمین کنگره سازمان را در ماه‌های آتی برگزار خواهیم کرد، به بحث درباره مسائل سیاسی و سیاست‌های سازمان خواهیم پرداخت، در مورد پروژه وحدت به بحث و گفتگو خواهیم نشست و برنامه و اساسنامه سازمان را تدقیق خواهیم کرد. امیدواریم کنگره آتی سازمان که در تدارک برگزاری آن هستیم، با موفقیت برگزار گردد و سازمان ما هم‌چنان در صحنه سیاسی کشور حضور داشته باشد و از منافع کارگران و زحمتکشان دفاع کند.

ما برآنیم که باید چپ متحد شود و در سپهر سیاسی ایران نقش موثر ایفاء نماید. نباید چپ میدان سیاست را به پاسداران نابرابری، تبعیض، ستم، بهره‌کشی، خرافات و استبداد واگذار کند. در همین رابطه، مدت‌ها است سازمان ما همراه با دو جریان چپ و بخشی از کنشگران چپ، پروژه وحدت چپ را پیش می‌بریم. امیدواریم که این پروژه در چهل و چهارمین جنبش فدائی به ثمر نشیند و چپ دموکرات و سوسیالیست بتواند در دفاع از آزادی، عدالت اجتماعی، دموکراسی و سوسیالیسم گام‌های موثر بردارد. ما از نیروهائی که با ما در دفاع از نظامی مبتنی بر برابری همه انسان‌ها صرفنظر از پایگاه اجتماعی، جنسیت، تعلق ملی - قومی، باورها، در دفاع از صلح، آزادی و عدالت اجتماعی هم سخن‌اند، دعوت می‌کنیم که به پروژه وحدت چپ بپیوندند.

یابنده باد آزادی، عدالت اجتماعی، دموکراسی و سوسیالیسم

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱۹ بهمن ۱۳۹۳ (۸ فوریه ۲۰۱۵)

سیری در حیات ...

ادامه از صفحه ۷

ژرفش دستاوردها و به روز کردن سازمان

دهه چهارم حیات سازمان، دهه ژرفش دستاوردهای فکری و روشی آنست بر بستر تلاش برای تقویت پیوندهایش با تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه ایران. ورود سازمان به میدان ابتکارات سیاسی بمنظور تحقق اتحادها و ائتلاف‌های ضرور در مقابله با استبداد و بنیادگرایی دینی، کوشش در راه اشاعه گفتمان دموکراسی و شناساندن اهمیت آن به مثابه محور وفاق ملی و تقویت جبهه جمهوری سکولار در میان جهت‌گیری‌های سیاسی عمده در صفوف اپوزیسیون استبداد دینی، تلاش در راه برآمد نیرومند چپ دموکرات از میدان مبارزات اجتماعی ایران از طریق همسوتی‌ها و همراهی‌ها بین فعالان این چپ، سوگیری در راستای اتحادها و پروژه‌های ناظر بر وحدت چپ دموکرات و سوسیالیست ایران برای تشکیل حزب واحد چپ دموکرات ایران، حضور ضرور در کمپین‌های ضدتبعیض در حیات سیاسی و فرهنگی کشور، مشارکت هواداران سازمان در فرایند ایجاد و تقویت نهادهای مدنی بمتابیه پایه برقراری و حفظ دموکراسی در کشور، و سرانجام برسازی و باز سازی مناسبات با نیروها و نهاد های غیر ایرانی در راستای منافع ملی و دموکراتیک مردم کشور، رقم زنده نوع زیست سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در این دهه از زندگی سیاسی آن بوده است.

و اکنون!

ژرفش دستاوردهای تاکنون بدست آمده، تداوم نوجوئی‌ها و نوگرائی‌ها، پویائی در اندیشه و عمل، کاوش راه برای جوان کردن صفوف آن، - و همه اینها در متن وفاداری به آرمان‌های انسانی نخستین و همچنان معتبر جنبش "فدایی خلق" که مضمون و آرزوی محوری کوشندگان آن در همه سال‌های حیات این جنبش بوده است - در دستور کار روز سازمان است. سازمان با بیش از چهاردهه موجودیت، توان و ظرفیت خود برای همراهی با زندگی و تحولات فکری و سیاسی جامعه را نشان داده و متکی بر این واقعیت، برآنست تا همه تجربه اندوخته‌اش را در خدمت چپ دموکرات ایران قرار دهد. تلاش برنامه‌ای، سیاسی و سازمانی فدائیان خلق ایران (اکثریت)، برای سر برآوردن چپی دموکرات با چهره‌ای متحد در صحنه اجتماعی - سیاسی ایران است، و توضیح دهنده اراده چپ دموکرات برای ورود به فردائی بهتر.

*از ضمیمه برنامه مصوب کنگره سیزده سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

سیری در حیات سازمان و کیستی امروزین آن*



سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، حاصل تحول و فراروئی جریان تاریخی "فدایی خلق" به سازمان چپ دمکرات با آرمانخواهی سوسیالیسم دمکراتیک است.

آن بخشی از فداییان خلق که بیشترین تعداد از وارثان جنبش "چریک های فدایی خلق ایران" را در بر داشت، از پی رخدادهای نخستین دو سال پس از انقلاب ۱۳۵۷، با نام "سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)" فعالیت خود را ادامه داده است. حفظ تشخص "فدایی خلق" در نام این سازمان، یادواره‌ائی از خاستگاه تاریخی آنست، و قید "اکثریت" صرفاً معطوف به جایگاهی که، این سازمان طی تحولات نظری - سیاسی سال‌های آغازین انقلاب در آن قرار گرفت.

دهه نخست: سال‌های مبارزه مسلحانه

جریان انقلابی "چریک های فدایی خلق ایران"، خیزشی بود از سوی جوانان مارکسیستی که برای برپایی "حکومت خلقی" با چشم انداز نیل به سوسیالیسم در ایران، رویکرد پیکار مسلحانه را برای براندازی رژیم دیکتاتوری شاه برگزیدند. این جنبش رادیکال که بخش اصلی مبارزه مسلحانه نوپدید در ایران را تشکیل می‌داد، محصول یک دهه رهجویی‌های فکری و عملی جوانان چپ و عمدتاً برخاسته از محیط دانشگاهی بود. جوانانی که، با داعیه جبران خطاها، سستی‌ها و ناکامی‌های نسل پیش از خود، و با عزیمت از هم نقد و هم نفی کرده‌ها و ناکرده‌های دو مولفه چپ و نهضت ملی دهه‌های بیست و سی خورشیدی، بر آن بودند که با درانداختن طرحی نو، راه مبارزه توده‌ها گشوده شود. زیست و پرورش آغازگران این جنبش، از یکسو در فضای تاثیر پذیری آنان از رادیکالیسم مبارزاتی جهان دوران خویش؛ انقلابات توده‌ائی قهرآمیز، مبارزات چریکی در آمریکای لاتین و نهضت‌های مسلحانه رهابخش ملی به ویژه در منطقه ما طی شد و از سوی دیگر، متاثر از برخی نوآوری‌ها در اندیشه چپ جهانی. شکل‌گیری نهائی این جنبش اما، در گذر از پاره‌ای تجارب عملی - تشکیلاتی خود آنان در قالب مبارزات محفلی - گروهی طی دهه چهل خورشیدی با دیکتاتوری رو به تشدید فرجام یافت. "چریک فدایی"، فرزند زمانه انقلاب‌ها و رویکردهای طغیان انقلابی در گستره جهان بود و نیز واکنش قهر آلود به قهرحاکم در ایران. این رویکرد انقلابی درمقابله با دیکتاتوری شاه، سرانجام در پی حمله پیشستانانه گروهی از باورمندان آن در روز ۱۹ بهمن ماه سال ۱۳۴۹ به پاسگاه ژاندارمری "سیاهکل" بود که توانست بروز سیاسی - عملیاتی آشکار در سطح کشوری بیابد و پس از مدت کوتاهی در قامت "چریک فدایی

خلق" سر برآورد. تاکید براستقلال رای در قبال دو قطب کمونیستی درعین اعلام همبستگی بین‌المللی با جنبش‌های انقلابی، اتخاذ روش رادیکال در استراتژی و تاکتیک مبارزاتی و در همانحال ابراز پایبندی به موازین مارکسیسم - لنینیسم، بیانگر خطوط تمایز و اشتراک همزمان "چریک‌های فدایی خلق" بود با نسل چپ قبل از خود. "چریک فدایی"، مظهر گسست عملی رادیکال از چپ پیش از خود، و در عین حال تداوم پیوستگی نظری بود با همان چپ در کلیت آن؛ و همین را هم مصداق "جنبش نوین کمونیستی ایران" قرار داد.

"چریک های فدایی خلق ایران"، به پشتوانه جانفشانی‌هایشان در مبارزه با رژیم دیکتاتوری شاه، توانستند در زمان کوتاهی با احراز موقعیت محوری در جنبش چپ ایران، بدل به کانونی برای جذب بیشترین نیروی این جنبش شوند. اگرچه رژیم شاه توانست در جریان این مبارزه مسلحانه نزدیک به دوپست نفر از اعضای این سازمان چریکی و هر چهار ترکیب رهبری در این دوره از حیات آن را از بین ببرد، اما نتوانست ادامه حیات و فعالیت آن را متوقف کند. جنبش چریکی که از همان فردای برآمد خود موفق شده بود فضای روشنفکری و جنبش دانشجویی ایران را زیر تاثیر خود بگیرد، توانست علیرغم ضربات سنگین وارده بر آن، بر جای خود باقی بماند و در آستانه انقلاب و بعد آن، چونان چپ مستقل آزمون پس داده در مبارزه سرسختانه علیه دیکتاتوری و ایفاگر نقش در پیروزی انقلاب، اعتبار سیاسی و اخلاقی بس چشمگیری در فضای سیاسی کشور و محبوبیتی گسترده در سطح طبقه متوسط جدید و نیز بخش‌هایی از کارگران و فرودستان جامعه بدست آورد. در شرایط سیاسی نوین پس از انقلاب، "سازمان چریک های فدایی خلق" مورد حمایت عمومی بخشی از سکولارهای جامعه و کارگران پیشرو قرار گرفت، به نقطه امید و تکیه گاهی برای خیزش های دمکراتیک و حرکات مطالباتی نوین بدل شد و در نتیجه، بمثابه بزرگترین اپوزیسیون حکومت دینی جدید، موقعیت برآمد اجتماعی - سیاسی گسترده‌ائی یافت. و این، در حالی بود که "سازمان چریک های فدایی خلق ایران" طی سال‌ها تقابل بسیار خشن دو قهر حکومتی و انقلابی با یکدیگر - که خود البته در تشدید این فضای قهرآمیز سهم داشت - گروه بزرگی از کادرهای مجرب خود را از دست داده بود. اگر موجودیت و موقعیت این سازمان در آستانه و فردای انقلاب، دستاورد سالها مبارزه فداکارانه و پیگیرانه آن بود علیه رژیم شاه، کم توانایی سیاسی آن اما، متاثر از قربانی دادن‌های سنگین ناشی از همین مشی مسلحانه.

در پی استقرار جمهوری اسلامی

سازمان در اولین سال پس از انقلاب به مثابه بزرگترین تشکیلات چپ ایران، فعالیت سیاسی و سازمان‌گرایانه نوینی را در پیش گرفت. در مسیر مشارکت برای تاسیس

نظام سیاسی نوین در کشور و قانون اساسی جدید گام برداشت، ولی به خاطر ناروشن بودن محتوی جمهوری اسلامی و غیردمکراتیک بودن روش رای گیری "جمهوری اسلامی، آری یا نه؟" و نیز به دلیل غیردمکراتیک بودن روند تدوین قانون اساسی و حاصل ضد دمکراتیک آن، به جمهوری اسلامی و قانون اساسی رای نداد. سازمان از چنین جایگاهی، به مشی انتقادی تند هم علیه لیبرالیسم متجلی در دولت موقت قدرت جدیداً مستقر برخاست و هم به مخالفت با تحمیل‌های سیاسی، انحصارطلبی‌های مستبدانه و واپس‌ماندگی فرهنگی و اجتماعی متبلور در هیسته اصلی قدرت. اتخاذ این مشی، عمدتاً به تقصیر قدرتمداران حاکم و قسماً بی‌تجربگی‌های سازمان، منجر به تنش‌های حاد سیاسی بین دو طرف شد و در بعضی مناطق کشور، حتی تا حد مقابله قهرآمیز پیش رفت. اما این اولین سال حضور ارگانیک سازمان در مبارزات اجتماعی بزرگ ابعاد آنهم در شرایط بسیار بغرنج ناشی از حاکمیت بلامنازع پوپولیسم دینی بر کشور و نبرد "که بر که" در درون قدرت، با گرفتار آمدن سازمان در جنبه آزمون‌های حساس و پر مخاطره همراه شد و آن را در بحران هویت نظری، برنامه‌ای، سیاسی و روشی عمیقی فروربرد. بحرانی که زمینه‌های آن البته در فکر و سیاست و روش‌های فدائیان طی سال‌های قبل از انقلاب وجود داشت و در اوضاع تازه، فقط شتابی مضاعف یافته بود.

بروز اختلافات سیاسی و نظری جدی در صفوف سازمان، چه ناشی از چالش‌های تئوریک و متدیک بجا مانده از دوران مبارزه چریکی و چه تنش‌های بیشتر و بزرگتر برخاسته از شرایط بحرانی پس از انقلاب، آنهم در مختصات اندیشه و رفتار غیر دمکراتیک، سرانجام سازمان آن زمان را به جدائی‌ها کشاند که اولی آن، جدائی جریان "چریک های فدایی خلق" در بهار سال ۱۳۵۸ از سازمان بود و پیامد عمده‌ترین صفتبندی در سازمان طی پلنوم پائیز ۱۳۵۸ نیز، انشعاب بزرگ "چریک‌ها" به دو بخش اکثریت و اقلیت در اواخر بهار ۱۳۵۹.

طی سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۱، بخش "اکثریت" کوشید تا خود را کاملاً در شکل و سیمای یک سازمان سیاسی سامان دهد، در معادلات سیاسی کشور نقش فعال مداخله‌گرایانه داشته باشد و به نیروی سازمانگر مبارزات متنوع اجتماعی - سیاسی در صحنه کشور و در درجه نخست طبقه کارگر و زحمتکش‌شان بدل شود. این رویکرد سیاسی، که بر تلاش‌های تکاملی پیش از انقلاب "چریک فدایی خلق" در تبدیل مرحله به مرحله آن از یک گروه چریکی به سازمان نظامی - سیاسی و سپس به حزبیت سیاسی - نظامی با برآمد ایدئولوژیکی متکی بود، در کلیت خود اراده کردنی مسئولانه بود. جهت‌گیری این اراده منطقی اما، زیر تاثیر شرایط عینی پیچیده از یکسو و ضعف توانمندی فکری - سیاسی رهبری سازمان ...



پاسخ بهزاد کریمی به هفت پرسش تارنمای ایران گلوبال

به نظر شما «جدایی دین از دولت» و یا «جدایی دین از سیاست»، مد نظر است و با اسلام سیاسی چه باید کرد؟

جدا دانستن دین و سیاست از یکدیگر، تصوری است موهوم! به این دلیل ساده که جامعه، مستقل از خواست و اراده این یا آن شهروند، شهروندانی را نیز در بین خود دارد که بهنگام سیاست‌گردنشان ملهم هستند از باورهای دینی خویش و یا دستکم متأثر از نوعی نگاه دینی به جهان. پس بطور طبیعی، موجودیت شهروندانی با رفتار دلخواسته شخصی‌شان در دل جامعه‌ای واقعاً موجود، هرگونه جدا پنداری دین و سیاست را منتفی می‌دارد. جدا کردن این دو از همدیگر را اما، یک تخطی آشکار باید تلقی کرد از آزادی و دموکراسی؛ زیرا که بلحاظ حقوقی چیزی نیست جز تحمیلی مطلقاً غیر دموکراتیک از سوی بخشی از جامعه بر بخش دیگری از آن! اینجا دیگر با فراتر رفتن از پندار مواجهیم و لذا، روبرو با فعل اجبار علیه باور شخصی بخشی از شهروندان. فعلی که، تحمیل و تقید پیامد ناگزیر آنهاست؛ و آنتی‌تر این دو، طبعاً عصیان و طغیان.

توسط دیگری منجر می‌شود و بناگیز، استحاله مستبدانه را در پی می‌آورد. با اسلام سیاسی هم، بر پایه پرنسپب توضیح داده شده می‌باید برخورد شود. من برای سیاست اسلامی مانند سیاست غیر اسلامی و یا هر سیاست متصف دیگری، متناسب با وزن و پایه اجتماعی شان جایی در نهادهای سیاسی جامعه قایلیم؛ ولی با اسلام سیاسی که چیزی نیست جز اراده کردن تمامیت خواهانه برای تحمیل خود بر جامعه، قاطعانه مخالفم و با آن مبارزه می‌کنم.

همین جمهوری اسلامی اگر سیاست معقول خارجی مبتنی بر مصالح ایران و نه که منافع حکومت خود را در پیش می‌گرفت، مردم ایران اکنون در همین موضوع هسته‌ای تا آنجایی که نیاز کشور ایجاب داشته باشد بمراتب جلوتر بودند بی آنکه متحمل اینهمه خسارات عظیمی بشوند

به همین معنی هم، سکولاریسم را آلترناتیو اسلام سیاسی می‌دانم که در دل نهادهای خود، برای همگان از جمله برای احزاب سیاسی ملهم از باورهای دینی شان نیز جا و مقامی قابل است. سکولاریسم به معنی ساختاری که، برای هیچ نهاد سیاسی بخاطر تشخص عقیدتی آن کمترین امتیاز و رانتی قابل نمی‌شود. ساختار همه شمولی که در آن، قوانین از سوی مجلسی منبعث از اراده مردمان تدوین می‌شود و توسط حکومت مجری این اراده، تحقق می‌پذیرد. ساختاری که در آن، برای هیچ تقدس فرا قانون ولو "قانونی" شده، جایی وجود ندارد!

آیا «شوک درمانی» در مورد مقدسات اسلام و یا مقدسین کار ساز بوده است؟ و بعبارت دقیق‌تر، آیا پس از ده سال از انتشار کاریکاتورهای محمد؛ توانست دگم‌های مسلمانان را بشکند؟ و یا برعکس به افراط‌گرایی اسلامی در سطح جهان دامن زد و آن را تشدید نمود؟

"شوک درمانی"، در مقام ابراز نظر و بیان و بمنظور مبارزه فرهنگی یک حق است و هیچ‌گونه محدودیتی و شرط و شروطی

هم بر نمی‌دارد، و مبارزه فرهنگی طی یک روند دراز مدت و بگونه هدفمند علیه جزم‌اندیشی و "تقدس" نیز، امری است بسیار ضرور و پسندیده چرا که بدون آن از شکستن و زدودن دگم‌های منبع جهل و زور خبری نخواهد بود. اما "شوک درمانی" بمثابه یک تدبیر سیاسی را من به تجربه نوعی از بی‌تدبیری یافته‌ام، زیرا که آن را اقدامی می‌شناسم واکنشی در برابر یک اقدام واکنشی دیگر! اگر اسلام سیاسی، از نظر تاریخی به جنس بحران و بحران نفرت از "استیلای غرب" تعلق دارد؛ "شوک درمانی" غربی هم خود در وجه عام اش، تجلی نوعی از بحران زدگی باید ارزیابی شود منتهی از منظر "دفاع از غرب" که در نهایت خود چیزی نیست جز دفاع مبتذلانه و خودپسندانه از "برتری غربی"! باور و عمل جریان‌های راسیستی اسلام ستیز و اسلام هراس مدلول چنین حکمی‌اند. حال آنکه، ماندن بر دستاوردهای تمدن غربی و دفاع از آنها، از مسیر نفوذ دادن تدریجی و اجتناب ناپذیر آنها در جان جهان غیر غرب می‌گذرد؛

شیوه‌ایی از گذار که متضمن اطمینان بخشی و پایداری و جاافتادگی است. توسعه تمدن دموکراتیک، همانا از طریق اقناع دراز مدت مردمان به ارزشمند بودن جهات دموکراتیک و محصولات انسانی غیر قابل رقابت این تمدن میسر می‌شود. "شوک درمانی"، نه درمان درد که خود به سد درمان بدل شده است

شیوه‌ایی از گذار که متضمن اطمینان بخشی و پایداری و جاافتادگی است. توسعه تمدن دموکراتیک، همانا از طریق اقناع دراز مدت مردمان به ارزشمند بودن جهات دموکراتیک و محصولات انسانی غیر قابل رقابت این تمدن میسر می‌شود. "شوک درمانی"، نه درمان درد که خود به سد درمان بدل شده است. شواهد در این زمینه کم نیستند!

آیا حل عادلانه مشکل فلسطین و یا بعبارت دقیق‌تر زمین در مقابل صلح، موجب تضعیف بنیادگرایی اسلامی می‌شود و یا برعکس، آن را تشدید می‌کند؟

...

پاسخ بهزاد کریمی ...

ادامه از صفحه ۴

بروز و سربرآوردن اسلام سیاسی را نمی توان به مسئله دیر پای فلسطین تقلیل داد. این بروز تاریخی، واکنشی است قدیمی تر از مسئله فلسطین و عمدتاً ریشه در تاریخ شکاف تمدنی بین دو منطقه جغرافیایی اسلامی و غیر اسلامی دارد. اما بی هیچ تردیدی، اجحاف غیر قابل توجیه نزدیک به هفت دهه‌ایی علیه فلسطینی‌ها و سیاست حمایتی افراطی پیوسته غرب و بویژه آمریکا از تجاوزگری‌های مستمر دولت اسرائیل، عمده ملات از باروتی بوده که بکار منجر کردن انبان خشم مسلمانان و اعراب می آمد. بر همین بستر هم است که بنیادگرایان اسلامی در پیشبرد اهداف خود و سربازگیری از میان مسلمانان خشمگین و جریحه دار، بیش از همه از معضل و چالش زورگویی سیستماتیک اسرائیل علیه فلسطینی‌ها استفاده کرده‌اند و می کنند.

در رابطه بین فقر توده‌ایی و توسل و تمسک توده محروم به اراجیف ارتجاعی هر خبیثی که آنها را وعده نجات در هر دو دنیا را می دهد، کمترین تردیدی نیست

آنها بگونه‌ایی بس حساب شده و بسیار هم نتیجه بخش، توانسته‌اند نزاع اسرائیل و فلسطین را از جهت ملی به سمت دعوای غرب- یهود علیه اسلام بچرخانند. در این بازی بزرگ نیم قرنه، جهان غرب و مخصوصاً آمریکا تقصیرات بزرگی بر دوش دارند و در شکل گیری وضعیت نا بهنجار کنونی بسیار مسئول و پاسخگو هستند. این اصلاً تصادفی نیست که اکنون با اوج و وسعت گرفتن تعرضات بنیادگرایی اسلامی واحساس خطر دم افزون غربی‌ها نسبت به آن، شاهد بخود آمدن‌هایی در برخی از محافل سیاسی غرب پیرامون این موضوع هستیم. خوشبختانه فاصله گیری هرچه بیشتر اکثر کشورهای اروپای غربی از تدریهای اسرائیل و رو آوردن یکی از پی دیگری آنها به رویکرد به رسمیت شناختن دولت فلسطین و حتی بروز عناصر نوپنی از اراده سیاسی منطقی در واشنگتن همواره مقهور مصالح لابی‌های یهودی قدرتمند سیاست ساز در این کشور، یکی از مولفه‌های درست و موثر مبارزه علیه بنیادگرایی می تواند به حساب آید. درمان درست را، از جمله در چنین تداگیری باید جست!

آیا غرب از نقص حقوق بشر در برخی از کشورها، ابزاری ساخته برای فشار و مقابله با دولت‌های نا

فرمان؟ آیا سیاست یک با م و دو هوای غرب در زمینه مسایل انمی(ایران و اسرائیل) قابل چشم پوشی است؟

من این نگاه را ندارم که سیاست حقوق بشر از سوی غرب به تمامی در کادر منافع آنها تفسیر پذیر است و یا که بکلی فاقد هرگونه محتوی خود ویژه حق بشری است. اما در اینکه برای دولت‌مردان غربی در رویکرد حقوق بشری‌شان، بطور عام وهمیشه اولویت منافع عمل کرده است و می کند نیز تردید نباید کرد. و همین هم است که موجب می شود تا طرح حقوق بشر از سوی اینها، ابزار شدگی حقوق بشر برداشت شود و البته تا حد زیادی هم بحق! اما برای ما پرسش اصلی این نیست که آیا در دفاع از حقوق بشر، تبعیض عمل می کند یا نه؟ معلوم است که عمل می کند و قویاً هم عمل می کند. سنوال مرکزی از نقطه نظر سیاسی اینست که چگونه می توان کارزار جهانی رعایت حقوق بشر در ایران را پیش برد و گسترش داد و از همه امکانات جهانی و با فهم پسزمینه منافع دولت‌ها در هر مورد بهره گرفت، اما بگونه‌ایی که ابزار منافع هیچ کس و هیچ قدرتی هم نشود! همه بغرنجی موضوع در اینست! در دفاع از حقوق بشر، همسو شدن با فلان منافع خارجی معین نه فقط اشکال ندارد که اجتناب ناپذیر و حتی لازم نیز هست؛ مهم، فقط داشتن اختیار خود است و سیاست خود.

این نقشه راه، ترکیبی باید باشد از کار فرهنگی بی سانسور علیه هر نوع تابو از بیرون با رنسانس دینی معطوف به تدبیری مبتنی بر وجدان از درون خود جامعه دینی؛

به برخورد تبعیض آمیز غرب در موضوع هسته‌ایی اشاره دارید که کاملاً واقعی است، اما واقعی تر از آن و برای ما ایرانیان مهم تر حتی، آنست که بدانیم موضوع هسته‌ایی علیرغم داشتن استقلال معین خود چنان یک چالش، بیشتر اسم رمزی است برای موضوع اصلی هل من مبارز طلبی‌های فاجعه بار جمهوری اسلامی علیه غرب و اسرائیل و بخش بزرگی از همسایگاننش و بویژه همسایگان عرب طی سی و شش سال گذشته! انرژی هسته‌ایی می تواند حق مسلم جمهوری اسلامی باشد؛ حق مسلم ایرانیان اما، داشتن فضای آرام و امن و دور از ماجراجویی‌های این حکومت است برای توسعه موزون. مانند در موضوع تبعیض گری‌های آمریکا و غرب - و قسماً هم حاوی حقایق- افتادن به دام آدرس غلط است! همین جمهوری اسلامی اگر سیاست معقول خارجی مبتنی بر مصالح ایران و نه که منافع حکومت خود را در پیش می

گرفت، مردم ایران اکنون در همین موضوع هسته‌ایی تا آنجایی که نیاز کشور ایجاب داشته باشد بمراتب جلوتر بودند بی آنکه متحمل اینهمه خسارات عظیمی بشوند که تنها آیندگان میزان دقیق آنرا حساب خواهند کرد! ما در این دنیایی که همگان بر پایه منافع خود سیاست می کنند، مسئول انتخاب‌های خود هستیم نه که بشینیم و دیگران را بخاطر مکر و حيله‌شان شمانت کنیم و به آنها لعنت بفرستیم و مرگ بر ... بگوئیم!

این محافل قدرتمند توانگر مالی و دولت‌های دارای بودجه‌های عظیم و کلان با سیاست‌های بنیادگرا ساز و بنیادگرا پرور هستند که تا مین لجستیک تروریسم اسلامی را بر عهده دارند

آیا عوامل چهارگانه بالا و تشدید بی عدالتی اقتصادی در جهان، موجب تقویت بنیاد گرایی اسلامی نشده است؟

بی عدالتی اقتصادی، موجب فقر می شود و مزرعه فقر، جای مناسبی برای چیدن خوشه خشم. اما فراموش نکنیم که بیش از همه و پیش از هر چیز، این محافل قدرتمند توانگر مالی و دولت‌های دارای بودجه‌های عظیم و کلان با سیاست‌های بنیادگرا ساز و بنیادگرا پرور هستند که تا مین لجستیک تروریسم اسلامی را بر عهده دارند. و نیز، همانا این بازی‌های سیاسی و پارگیری‌های قدرت‌های بزرگ است که امکان نشو و نما دستجاتی چون طالبانیسم و جبهه النصره و داعش را می دهد. من به این دلیل در پاسخ به سنوال شما سریعاً به اینها اشاره می کنم که گاه زیر حقیقت بی عدالتی‌های بزرگ، اصل منبع این‌تولوزویکی مبتنی بر منافع در به طغیان واپسگرایانه واداشتن توده‌های فقر زده عاصی به سود این یا آن مچ خواباندن سیاسی مکتوم می ماند و مسئله بگونه بس ساده گرایانه با شکاف فقر و غنی و دو دنیای ثروت ومحتن توضیح داده می شود. نقش تعیین کننده عامل تفکر بنیادگرایانه لانه کرده در کانون محافل قدرت و ثروت را نباید یک آن هم از قلم انداخت و در مبارزه با بنیادگرایی، آن را فراموش کرد. همانی که، متأسفانه سیاست غربی در آن ید طولایی دارد. آری، در این نگاه معلوم نیست که نقش شیوخ عرب پولدار و ولایت گرایان نشسته بر سر گنج وطنی ما و مشابه‌های آنها کجا می باید توضیح داده شوند؟ وگرنه، در رابطه بین فقر توده‌ایی و توسل و تمسک توده محروم به اراجیف ارتجاعی هر خبیثیکه آنها را وعده نجات در هر دو دنیا را می دهد، کمترین تردیدی نیست. ...

ادامه در صفحه ۱۶



مبارزه با فساد یا جنگ قدرت؟ صادق کار

شاکای می بود، بعید بود اساسا چنین محاکمه‌ای صورت بگیرد و اگر هم می گرفت، رحیمی را به زندان و جریمه محکوم کنند. کما این که در مورد پرونده زنجانی که شاکای اصلی آن وزیر نفت است، دستگاه قضایی، تا کنون تعلل ورزیده است. در مورد قضیه بورسیه ها هم طوری با دولت برخورد شد که از پیگیری قضیه کوتاه آمد!

ولی بخصوص پس از کنش و واکنش های افشاگرانه دور از انتظاری که بین احمدی نژاد و رحیمی پیش آمد، به نظر نمی رسد که رقابت و افشاگری در این عرصه به پایان برسد. تغییر زمزمه محاکمه احمدی نژاد به درخواست محاکمه او توسط مطهری و توکلی و به میان آوردن رشوه دهی به ۱۷۰ نماینده مجلس، همان گونه که علی لاریجانی را مجبور به احاله این پرونده به قوه قضاییه تحت ریاست اخویش کرد، ممکن است کار بهم آوردن سر و ته این قضیه را دشوار و برخلاف میل و اراده رهبر، قضیه در میان جامعه نه تنها "کش" بلکه بیخ هم پیدا کند. منتفی نیست که با پیگیری مردمی که در اثر این فسادها دچار فقر و تنگدستی شده و بخاطر اعتراض به آنها، جان و مالشان را از دست داده و زندانی و شکنجه شده‌اند، برکناری از مسئولیت های دولتی، محاکمه و مجازات واقعی همه عوامل فساد، بازگرداندن پولها و اموال غارت شده به خزانه دولت و آزادی و جبران خسارت به همه کسانی که از این رهگذر متحمل ضرر و زیان شده‌اند، به خواستی وسیع تبدیل شود.

فرستادن او به کاخ ریاست جمهوری از هیچ کوششی، حتی توسل به کودتا دریغ نوزید.

بنا به این دلیل است که خامنه‌ای از ابتدا حتی بطور آشکار در جملاتی که بعضا خیلی هم سرپیسته نبوده‌اند، اساسا با ادامه رقابت هایی که منجر به افشای فسادهای مختلف، بویژه فسادهای اقتصادی سرکردگان نهادهای حکومتی می شوند و به شکلی پای خود او و بیتش را به میان می کشند، مخالفت نموده و هم اکنون هم تلاش می کند به هر شکل ممکن مانع بسط دامنه این رقابتها شود. با استناد به افشاگری های تکنونی و علایم و مدارک پرشمار دیگر به جرات می توان گفت همه افراد و نهادهای حکومتی غرق در چنان فسادى اند که بیرون آمدن از آن مجال به نظر می رسد.

با استناد به افشاگری های تکنونی و علایم و مدارک پرشمار دیگر به جرات می توان گفت همه افراد و نهادهای حکومتی غرق در چنان فسادى اند که بیرون آمدن از آن مجال به نظر می رسد

یادداشت سیاسی کار - آنلاین
در آستانه سی وهفت سالگی انقلاب نیمه کامیاب بهمن، انقلابی که با شعارهائی چون، آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و نفی رژیم دیکتاتوری سلطنتی و در اعتراض به فساد و خفقان حاکم بر رژیم شاه آغاز شد، فساد در درون نظام استبدادی ففاهتی چنان همه گیر و ریشه دوانده که به یکی از داغترین موضوعات و بحث های روز در جامعه و حتی در درون جناح های رژیم تبدیل شده است. روزی نیست که در اثر رقابت های سیاسی و اقتصادی افراد وابسته به جناح های رژیم پرده از یک و یا چند فساد مالی کلان پنهان و نیمه پنهان افراد و نهادهای ذینفوذ وابسته به حکومت برنیافتند. با وجود این که بنا به اذعان پاره‌ای از افراد ذینفوذ حکومتی اسراری که از فسادها تا کنون برملا شده‌اند، در حد "نوک کوه یخ" اند، و بقیه پیکره کوه فساد از انظار جامعه پنهان مانده، با این وصف ارقام نجومی این فسادها که در یک مورد ۲۲ میلیارد دلار ذکر شده به واقع در تاریخ کشور بی نظیر است.

تا زمانی که رئیس و صاحب منصبان قوه قضائیه خود غرق در فساد اند و کارشان محاکمه و مجازات روزنامه نگاران، وکلا، روشنفکران، فعالان سیاسی و مدنی و سایر دگراندیشان آزادیخواه است، چگونه می شود ادعای مبارزه با فساد را، ولو به محکومیت ظاهری تعدادی از عوامل فساد منجر شود، جدی گرفت؟

منطقا هم از چنین نظامی که فساد سرپایش را فرا گرفته نمی شود انتظار داشت، که با فساد به مبارزه برخیزد. به تبع آن محاکمه افراد آلوده به فسادی امثال زنجانی، مرتضوی، رحیمی و ... را نمی شود به حساب وجود عزمی در درون حکومت برای مبارزه با فساد گذاشت

منطقا هم از چنین نظامی که فساد سرپایش را فرا گرفته نمی شود انتظار داشت، که با فساد به مبارزه برخیزد. به تبع آن محاکمه افراد آلوده به فسادی امثال زنجانی، مرتضوی، رحیمی و ... را نمی شود به حساب وجود عزمی در درون حکومت برای مبارزه با فساد گذاشت. محاکمه این افراد به دلیل افشاگری های رقابتی باندهای قدرت و بخشی از جنگ قدرت مهارناپذیری است که در میان جناح های حکومتی در جریان است و بنظر نمی رسد بزودی فروکش کند.

تا زمانی که رئیس و صاحب منصبان قوه قضائیه خود غرق در فساد اند و کارشان محاکمه و مجازات روزنامه نگاران، وکلا، روشنفکران، فعالان سیاسی و مدنی و سایر دگراندیشان آزادیخواه است، چگونه می شود ادعای مبارزه با فساد را، ولو به محکومیت ظاهری تعدادی از عوامل فساد منجر شود، جدی گرفت؟ محاکمه رحیمی و زنجانی - که در واقع وابسته به طیف احمدی نژاد اند و با وجود این که جناح روحانی هم، البته به دلایل متفاوت از محاکمه آنها خرسند است - اما در اصل بنوعی انتقامجویی برادران لاریجانی از جریان احمدی نژاد است. شاکای رحیمی هم دولت روحانی نیست. اگر موضوع رقابت و جنگ قدرت بین جریان احمدی نژاد و برادران لاریجانی نبود، حتی اگر دولت

به هر جهت، بر کسی پوشیده نیست، که فساد، بویژه فساد اقتصادی جزء ذات نظام های تمامیتخواه استبدادی است. به همین اعتبار، مادام که فضای سیاسی همچنان بسته مانده باشد و روزنامه نگاران، وکلا و سازمانهای مدنی که چشم و گوش جامعه اند در زندان و زیر فشار ننگه داشته شوند، ادعای مبارزه با فساد از جانب هرکس که مطرح شود، نیرنگی بیش نیست. شرط نخست مبارزه با فساد رفع سانسور، آزادی احزاب و نهادهای مدنی، استقلال نهاد وکالت و استقلال کانون های آزاد وکلای دادگستری از حاکمیت و استقلال دادگستری و قوه قضاییه است.

افشاگری هایی که اخیرا در جریان محاکمه رحیمی، معاون اول "پاک دست" رئیس جمهوری میان طرف های قضیه رد و بدل شد، به روشنی نشان می دهند که آرای حداقل ۱۷۰ نفر از قانونگذارانی که علاوه بر قانونگزاری وظیفه تصویب بودجه، نظارت بر دولت و امور مهم دیگری را نیز به عهده دارند، پیشاپیش توسط معاون اول احمدی نژاد خریداری شده اند. کیست که نداند مسئله‌ای به این بزرگی و اهمیت، نمی توانسته بدون اطلاع رهبر و بیتش انجام گرفته باشد. خاصه این که بنا به گفته خود رهبر جمهور اسلامی، افکار و رفتار احمدی نژاد چنان با وی نزدیک بودند که رهبر برای

سازمان ما در مبارزه‌ای که میان کار و سرمایه در جریان است، در جانب کار قرار دارد

سیری در حیات ...

ادامه از صفحه ۳

در تبیین صحیح روند ها و عدم تجهیز آن به تئوری تبیین کننده انقلاب و حکومت برآمده از دل آن از سوی دیگر، از نوجوتی‌های خلاقانه بازماند و راه برون رفت از بحران، عمل به فرمول‌های غالب بر "جنبش جهانی کمونیستی" فهم شد. مطابق این انتخاب، در عرصه نظری رویکرد تحلیل رفتن آئین‌مندان در جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم از نوع رسمی آن و پذیرش انترناسیونالیسم پرولتری با قرائت "سوسیالیسم عملاً موجود" در پیش گرفته شد؛ و در عرصه سیاسی، پیشه کردن سیاست اتحاد - انتقاد در برابر جمهوری اسلامی. سیاستی مبتنی بر ارزیابی متوهمانه پیرامون امکان "شکوفایی" جمهوری اسلامی در راستای غلبه بر جهات ارتجاعی‌اش، و در نتیجه، پدیداری اتحاد سازمان با حکومتی آزادی‌ستیز و بنیادگرا. حکومتی که، در دید آرزوین سازمان نیرویی تلقی شد که گویا دیدگاه‌های ارتجاعی و انحصارطلبانه‌اش، فرعی است بر اقدامات آن در زمینه دفاع از منافع "مستضعفان" و ستیز با "قدرت‌های امپریالیستی". محصور ماندن در این تبیین‌های نظری - سیاسی، سازمان را تا حد یک حزب محبوس در نگاه بسته ایدئولوژیک نگه داشت و به لحاظ جایگاه سیاسی، آن را بر خلاف آرمان‌ها و هدف استراتژیک‌اش عملاً در جبهه یوزیسیون حکومت دینی قرار داد. سیاست عملی غرب ستیزانه زیر شعار "مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرگردگی آمریکا"، کم بها دادن به دستاوردهای مثبت بشریت در غرب که از جمله در عباد با لیبرالیسم منجلی شد، بی‌باوری عملی به لزوم استقرار دموکراسی در کشور و کم بها دادن به رابطه ناگسستگی آزادی با عدالت اجتماعی، نقاط مشترک عمومی فکر و عمل سازمان آلمان با حکومت مستبد دینی "خارجی ستیز" را رقم زد و اتخاذ مشی "اتحاد - انتقاد" بر بستر چنین اشتراکاتی از سوی سازمان را جنبه عملی داد.

این جهت‌گیری، خدشه‌ای جدی براعتبار مبارزاتی سازمان وارد آورد و مانع از ایفای نقش چپی دمکرات در آن برهه حساس از حیات سیاسی کشور شد.

نوزایی سازمان در طول دهه شصت تحولات دمکراتیک!

روحیه نقد، راز پیدایی، ماندگاری و پویایی "فدایی خلق" است. بهمین اعتبار هم بود که رویکرد حمایتی سازمان در قبال جمهوری اسلامی و نظریه‌های توجیه کننده آن هیچ‌وجه نمی‌توانست از ضربات طغیان این خصلت اخلاقی و ارزشی مصون بماند. مصون هم نماند. نقد، دیگر بار روح سازمان را تسخیر کرد. از اوایل سال ۱۳۶۲ نگاه انتقادی به سیاست حمایتی سازمان از جمهوری اسلامی و اندکی بعد در ادامه‌اش به

تئوری‌های ناظر بر آن و سرانجام تعمیم این بازبینی‌ها در برخورد با امر حزبیت و مناسبات درون و برون حزبی، سرتاسر "سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)" را فراگرفت. این مسیر اگر چه آسان طی نشد و در جریان آن جان‌سختی‌ها در باورها و رفتارهای دیروزین نسبت به تحولات از سوئی و نیز تندروی‌ها از دیگر سو سربرآوردند، اما فرجام راه طی شده و حاصل تلاش صورت گرفته در جریان آن، سرانجام دگرگونی‌های بنیادین بود در نگرش، برنامه، رفتار و نوع مناسبات حزبی در سمت و داد سازمان با دیکتاتوری و آمریت. درون مایه این روند بازنگری در فکر و عمل دیروزین سازمان، در جوهر خود عبارت بود از: رهایی از تقید ایدئولوژیک، بازنگری و نواندیشی در مقوله دمکراسی، فهم ژرف آزادی، و نفی هر نوع دولت ایدئولوژیک. به دیگر سخن، باز شدن چشم سازمان بر دمکراسی و آزادی به مثابه دستاوردهای تاریخی همه بشریت و رو آوردن عمیق و خلاق سازمان به این دو در همه جهات، ضمن پایبندی اش به نگرش طبقاتی و انتخاب اجتماعی و باورمندی آن به عدالت اجتماعی و سوسیالیسم.

در این روند بفرنج که طبعاً نمی‌توانست از انواع تناقض‌ها و رسوبات نگاه‌های پیشین بکلی برکنار بماند، سازمان، سوسیالیسم را دیگر نه در پارادایم "دیکتاتوری پرولتاریا"، بلکه در کادر آن نوع از گفتمان و نظام ارزشی دادگستر دادخواهانه و مبتنی بر آزادی فهمید که بنا به آن تنها به مثابه یک فرایند آگاهانه شکل‌گرفته است. فرایندی، نه از طریق انقلاب سوسیالیستی، که با مهندسی اجتماعی سنجیده و تدریجی بر زمینه‌های ضرور تاریخی فراهم آمده و با ایجاد و گسترش ارزش‌های سوسیالیستی و مشارکت دمکراتیک و آزادانه نیروهای ذینفع در تحول سوسیالیستی و در سایه فرهنگ و تکنولوژی پیشرفته.

پارادایمی ترکیبی از مولفه‌های برنامه و سیاست، که منطق آن حکم می‌کند تا: دمکراسی در کشور بگونه‌ای هدفمند و پیوسته در همه جهات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن پدید آید، قوام یابد و ژرفا بگیرد؛ محتوی محوری سیاست ملی در مبارزه استوار علیه استبداد مذهبی حاکم با هدف جایگزینی آن توسط دمکراسی و آزادی برای همگان برگزیده شود؛ مبنای مناسبات با همه احزاب و جریان‌های سیاسی کشور بر پایه پذیرش موجودیت همدیگر و رقابت دمکراتیک بین برنامه‌های پیشنهادی آنان قرار گیرد؛ و در امر حزبیت و زندگی حزبی نیز، پرنسیپ همخوانی عملکرد درون و برون حزبی با یکدیگر حاکم باشد و رفتار و مناسبات دمکراتیک درون سازمانی شرط مدیریت سالم حزبی فهم شود. درک درهم تنیدگی دمکراسی، آزادی، مدرنیته و عدالت اجتماعی؛ و با هم بودگی عدالت اجتماعی با آزادی، سوسیالیسم با دمکراسی، و پذیرش اینکه سوسیالیسم فقط بر پایه تداوم رشد و توسعه بنا شدنی است، عصاره همه آن تحولی باید فهمیده شود که سازمان در بستر این سالهای نوزایی از سر گذراند و مطابق با آن پوست انداخت.

تاریخ دهه شصت سازمان، تاریخ درد فراموش

نشدنی از دست دادن جان‌های بسیاری از عزیزان نیز است. تاریخ این دهه، دردا و دریا که همچون دهه پیش از آن، با خون نوشته شد. دهه خون و جنایت شصت، با نام صدها نفر از یاران به خون نشسته اعضای فداییان خلق ایران (اکثریت) مدون است که سرفرازانه جان بر سر پیمان نهادند تا که آرمان‌های انسانی و شرافت‌مندان فدائی خلق را پاس بدارند. اوج این کشتارها در آن دهه سیاه پس از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی که هر سال آن مواردی از قتل فرزندان مردم از جمله فدائیان خلق را در خود ثبت دارد، به فاجعه ملای تابستان و پاییز سال ششم و جنایت ۱۳۶۷ برمی‌گردد که در آن، گروه بزرگی از اعضای سازمان به‌مراه هزاران فرزند مردم ایران به دستور آیت‌الله خمینی قتل عام شدند. داغ این دهه - همچون دهه پیش از آن - بر سینه تاریخ فدائیان خلق، حک جاودانه است.

دهه سوم، دهه نهادینه شدن دمکراسی در سازمان

جنبش فدائی خلق در وجه پویای خود به ویژگی تاریخی عمل به باورهایش و اراده کردن بلاواسطه در اقدام به نهادینه کردن اندیشه‌هایش شهره است. پس، افکار جدید نیز می‌بایست که در زندگی نوین سازمان مادیت می‌یافتند. چنین نیز شد. احساس مسئولیت در آن فرایند دگرپسندی و در قبال تطبیق فکر با عمل، در سومین دهه حیات سازمان به نمایش درآمد. در طی این دهه، کوشش به عمل آمد تا خلاهای ناشی از نقد و نفی پاره‌انی افکار و نظریات و نیز رفتارهای سیاسی و تشکیلاتی پیشین با اندیشه‌های نوین و رویکردهای تازه در امر سیاست و سازماندهی پرشود.

این دهه که با برگزاری نخستین کنگره سازمان با مضمون و پیام اعلام گسست آن از یک دوره طولانی از نحوه زیست و کردار گذشته‌اش و وعده ورود به زندگی تازه در نگاه و روش و امرساماندهی آغاز شد، با نهادینه کردن تشکیل کنگره‌های نوبتی، حق حزبیت در سازمان را در تجلی واقعی اراده هر عضو حزب ثبت کرد و در گشایش میدان فکر و عمل آزاد او تثبیت نمود.

در این فرایند عمومی، هم روند بازسازی اعتمادهای تخریب شده بین سازمان با دیگر بخش‌های جنبش دمکراتیک ایران شتاب گرفت و هم اعضای سازمان متعهد شدند که در مناسبات درونی، زیست سازمانی را بر پایه پلورالیسم فکری و سیاسی در چارچوب چپ استوار کنند. سازمان در عرصه عمل سیاسی نیز، کوشید تا که ایستادن بر پرنسیپ مبارزه با استبداد و دیکتاتوری را با سیاست‌ورزی‌های متضمن مقصود و تاثیرگذاری‌ها بر روندهای جاری در آمیزد و در همین راستا، توانست که تجارب درخوری بدست آورد. گذر از موازین اعتقادی پیشین به موقعیت باورمندی چپ در مضمون و سیمائی دمکراتیک، و نشانند نگاه سوسیالیسم دمکراتیک به جای دیکتاتوری پرولتاریا، توضیح دهنده مضمون تحولات برنامه‌ای سازمان در این دهه بود.

ادامه در صفحه ۲



برابری خواهی ما و شما

شهلا فروزانفر

شاید در داخل تکلیف‌تان مشخص است. اما نمایندگان انباشت سرمایه در عرصه جهانی هم یاور دوستانشان در داخل اند، کارناوال فحشا و زنان لخت مادرزاد در خیابانها ی مدرنشان راه می اندازند و به ما ثابت می کنند چقدر امل ایم و معمولا این افراد لخت مادرزاد اسلام هراسی را دامن می زنند و خواسته ای ندارند.

مهم نیست تعداد کشته ها و زندانیان محکوم به اعدام در مصر بیشتر از روزهای انقلاب باشد و زنان آغازگر جنبش بوده باشند. مهم نیست مرگ غیرنظامیان در خاورمیانه روزمره شده باشد، مهم نیست میلیونها زن و کودک آواره و تهی از هویت فردی و اجتماعی خود مانند کولی ها در چادرهای اهدایی سازمان ملل بدون بهره مندی از کوچکترین آثار تمدن، شب را به روز برسانند و وضعیت سلامت و بهداشت زنان اینجا موضوع دست دوم است. مرگ و میر کودکان چمن زنی محسوب می شود مهم نیست. به محاق رفتن آموزش زنان آواره اهمیتی ندارد، همین که بی آب و برق و بدون پزشک زنده مانده اند خودش منتهی است. عدم امنیت زنان آواره که موضوعی اجتناب ناپذیر است؛ همین قدر بدانید که تجاوز به زنان و کودکان در اردوگاه ها کار خودی هاست.

برابری خواهی زنان و مردان تا آنجا مجاز است که خواسته های اقلیت مرفه جامعه را بیان کند، اگر فراتر رفتید برابری حقوق و دستمزد و حق داشتن شغل و حق انتخاب نوع زندگی را داشتید، افراطی هستید و سرکوب خواهید شد

در این ریاضت اقتصادی هم که ما به شما پیشنهاد کرده ایم، اگر قیمت تمامی کالاها اعم از حاملهای انرژی و نان و پنیر خانواده را با قیمت های جهانی برابر نکنید، اوقاتمان تلخ می شود و جنگ بر پا می کنیم. حرف برابری دستمزد زنان و مردان را اصلا نزنید، چه رسد به برابری دستمزد هایتان با تعرفه های جهانی که باز ناراحت می شویم و با جنگ مسئله شما را حل می کنیم.

بیدار شویم، مرگ یکبار و شیون یکبار، کرامت انسانی حق زنان خاورمیانه است.

منبع: مدرسه فمینیستی

های دیگر منع می کنند، چرا که رنج و درد و جنگ در انتظارمان خواهد بود. ایدئولوژی اینها اخته است و هر چون و چرایی را بی پاسخ می گذارد. اگر اجازه رشد ملی گرای یا مذهب را می دهند تا آنجا مجاز است که انسان ظاهریشان امل نباشد و با مد روز پیش بیاید، مهم نیست روسری سر می کند یا نه، اگر به عقاید ما احترام بگذارید می توانید با ساپورت شیک سفره امام حسن برگزار کنید، اما یادتان باشد آن سفره هم باید از کالاهای مدرن پر شده باشد. اگر اسلام مدرن و مصرفی را قبول ندارید خیلی خوب ما دموکراسی داریم، به گروه های افراطی برای کشتار مردم خاورمیانه ... ببینید و به دلار زندگی کنید. همسایه و برادر خود را گردن بزنید، زنان و دختران را در بازارهای مدرن به قیمت یک دلار بخرید، شاد باشید.

منادیان ایدئولوژی انباشت سرمایه جز سطحی نگری در تمام عرصه های حیات بشر چیزی برای گفتن ندارند. برابری خواهی زنان و مردان تا آنجا مجاز است که خواسته های اقلیت مرفه جامعه را بیان کند. اگر فراتر رفتید برابری حقوق و دستمزد و حق داشتن شغل و حق انتخاب نوع زندگی را داشتید، افراطی هستید و سرکوب خواهید شد. در عرصه مبارزه سیاسی برای دستیابی به حقوق برابر در تصمیمات کلان، شما مجازید تعداد نمایندگان را حتی تا ۳۰ درصد بالا ببرید و وقتی این رقم در عمل به ۱۰ درصد رسید خوشحال شوید، مهم نیست که در طول چهار سال نمایندگی زنان نماینده از تریبون هرگز سخن نگفته باشند یا در کمیسیونهای بی ربط عضو افتخاری باشند و هر از گاهی مصاحبه هایی کوچک دور از انظار عمومی انجام دهند و خواهان اعدام زنان خیابانی شوند و تنها برای زنان تکلیف مادر شدن بی هیچ حقی بر فرزند تعیین کنند.

حرف برابری دستمزد زنان و مردان را اصلا نزنید، چه رسد به برابری دستمزد هایتان با تعرفه های جهانی که باز ناراحت می شویم و با جنگ مسئله شما را حل می کنیم

ما هم می توانیم به لابی های بی تاثیر با اینها بسنده کنیم. اگر در حرکت های خرده جنبش های دیگر اجتماعی مشارکت کنید یا حتی خواهان امنیت برای جامعه زنان کشور

ایدئولوژی ها در طول تاریخ جز دیکتاتوری و جنایت ارمغانی برای بشریت نداشته اند. این جملات را بارها و بارها از افراد مختلف حتی مبارزان خسته سابق شنیده ایم؛ افرادی که وعده بهشت و پایان تاریخ فوکویاما را باور کرده اند. قهرمان و قهرمان پروری مرده است. دیگر قرار نیست تغییری در جهان روی دهد، زیرا سرمایه داری آزادیبخش همه نیازهای بشری را تامین کرده است؛ همه غرق در لذت مادی هستیم، خرید کنید، دنبال مد بروید، خود را نشان دهید، اگر هم رقابتی هست در مال اندوزی و گردآوری تولیدات بیفایده مد در هر جنبه اش در خانه هایمان است.

مهم نیست که در طول چهار سال نمایندگی زنان نماینده از تریبون هرگز سخن نگفته باشند یا در کمیسیونهای بی ربط عضو افتخاری باشند و هر از گاهی کوچک دور از انظار عمومی انجام دهند و خواهان اعدام زنان خیابانی شوند و تنها برای زنان تکلیف مادر شدن بی هیچ حقی بر فرزند تعیین کنند

مردم ایده آل اگر در خیابان هم باشند در صفهای طویل اولین خریداران اپل هستند یا در صفهای طویل حراجی برندها همدیگر را هل می دهند تا زودتر به مد دست یابند. شعار "یکی بخر و دوتا ببر" که ساخته و پرداخته بازاریان و بهتر بگویم "بیزینسمن" های شیادی است که سفر به مشتری را ۵۰ درصد تخفیف می دهند.

چه بیزینسمن های مردم دوستی! اما این را نمی گویند که در تمام طول سال به بهای رنج زنان کارگر ارزان هندی، بنگلادشی، ویتنامی، تایلندی یا چینی، کالاهای شان را با قیمت های چند برابر فروخته اند و در آخر فصل به خاطر تغییر مد، اجناس باقیمانده و بنجل را با قیمت واقعی عرضه می کنند.

خبر اینها از ایدئولوژی نفرت ندارند، اینها ایدئولوژی شان سرمایه داری و سود افسار گسیخته است و در برابر، ما را از ایدئولوژی

میزگرد «خشونت قانونی و اجتماعی علیه زنان»

با حضور فریده غیرت و مینو مرتاضی



قانون شهروندی زنان: متن زیر، میزگردی است که در نشریه «پایتخت امروز» و با حضور خانم‌ها فریده غیرت، وکیل دادگستری و مینو مرتاضی لنگرودی، کارشناس و فعال حقوق زنان برگزار شده است:

پرسش: برای ورود به بحث خشونت علیه زنان، شاید بهتر باشد از تعریفی از خشونت علیه زنان و نظریه‌هایی که در این رابطه وجود دارد شروع کنیم.

مینو مرتاضی: در تعریف خشونت دکتر فکوهی در کتاب انسان شناسی و فرهنگ یک جمله ای دارند که برگرفته از تعریفی است که سازمان ملل از خشونت ارائه می دهد. البته این تعریف صرفاً در مورد خشونت علیه زنان نیست بلکه هر نوع از خشونت بطور عام را در بر می گیرد. این تعریف می گوید: خشونت در واقع وادار کردن فرد یا گروه یا نهادی به انجام کاری برخلاف میل و اراده شان از طریق فشار و زور فیزیکی است و فشار و زور فیزیکی در واقع ابتدایی ترین و کهن ترین نوع خشونت است. فلاسفه و جامعه شناسان از دیدگاه‌های مختلف از خشونت نمادین که برخاسته از سلطه نمادین است سخن می گویند. بورديو می گوید از طریق فرهنگ یا رفتارهای اجتماعی یا کارکردگرایی و کنشهای متقابل هم می توان خشونت و سلطه را به نحوی زیباسازی فرهنگی کرد و به الگوهایی تبدیل کرد که تبدیل به یک خشونت نمادین شود که فرد خودش بطور عادی به آن دست می زند بدون اینکه متوجه شود در حال انجام خشونت است. اما در کل ۳ نظریه در باب خشونت هست: ۱.

نظریه روانشناختی مبتنی بر آرای فروید که معتقد است خشونت امری ذاتی است و بر می گردد به ذائقه مرگ و اینکه اگر اصل لذت در «لیبیدو» و نهادینه شده اصل واقعیت در «ایگو» در نهاد بشر است و واقعیت این است که انسان درک می کند آنچه مانع لذت بردن و کامجویی اش می شود رنج است و برای اینکه پیشاپیش یک حریمی ایجاد کند که مانع از لذت بردن شود یک حریمی از خشونت دور موضوع لذت می کشد و می گوید شهوت و خشونت دو روی یک سکه هستند. انسان چون می داند از شهوت لذت می برد و می خواهد که در حرمسرای شهوت

لذت کامل ببرد با خشونت دور آن را مین کاری می کند از این رو می گویند ذاتی است. یک عده پیرو این دیدگاه هستند. یک عده مانند «هانا آرنه» می گویند که خشونت امر ذاتی نیست و لازم نیست برای اینکه انسان رفتارهای ددمنشانه نشان دهد الزاماً بگویم خشونت ذاتی انسان است یا دیو صفت است بلکه خشونت امر ناشی از بی فکری و تعطیل کردن قدرت اراده، اختیار و قوه تفکر آدمی است. او در توضیح شر و خشونت در نامه ای به دوستش اینطور می گوید: چند وقت پیش در گزارش از محاکمه آیشمن در اورشلیم از پیش پا افتادگی شر صحبت کردم منظور من از آن یک نظریه یا یک آموزه نبود بلکه کاملاً مبتنی بر یافته های واقعی بود. پدیده اعمال خشونت بار و شرورانه ای که انسان ها در مقیاس عظیم مرتکب می شوند را نمی توان در ویژگی خاص مانند بدذاتی، آسیب یا مرام ایدئولوژیک در فردی که آن را مرتکب شده یافت. کسی که تمایزش با ما به طرز فوق العاده ای بسیار اندک است، هر قدر هم که این اعمال ددمنشانه باشند، دیوصفت و شیطانی نیستند. تنها ویژگی خاص منفی در آیشمن و رفتار خشونت گرانه اش در طول محاکمه، در طول مدتی زندگی و آزمایشهای متعاقب آن این بوده که او یک ناتوان کامل از اندیشیدن و فکر کردن بوده بنابراین شر را مساوی با بی فکری و متابعت کورکورانه می داند.

زیگموند باومن که آنهم با آرنه هم دوره بوده و آرنه را تأیید می کند، همین را می گوید. عقاید و نظریات دوران مدرن در باب خشونت است وگرنه خشونت امری بسیار تاریخی و کهن است. باومن هم می گوید نیازی نیست شما خشونت را مرتکب شوید تا بگویم چقدر سببانه و ددمنشانه است. نظام بوروکراتیک انسان را در یک جایی می گذارد که انسان وظیفه خودش می داند و بابت آن حقوقی می گیرد. مثلاً وقتی شیر گاز را باز می کند یا کسی که لباس ها یا اسامی افرادی را که قرار است در اتاقهای گاز کشته شوند را بایگانی می کند. میلیونها آدم به این ترتیب در یک چرخه بوروکراتیک و با توجیه مامور و معذورم، کشته می شوند بنابراین شرارت و خشونت ناشی از تبعیت بی فکراته از سوی فردی است که در یک سیستم قرار دارد.

سوم نظریه جامعه شناختی کارکرد گرایان و رفتارگرایان است که آنها معتقدند که خشونت براساس تمایز ساخته و پرداخته می شود یعنی آن چیزی که من را تبدیل به ما می کند و دوران کودکی شناخته می شود. و در واقع هویت را می سازد یعنی خشونت بر ساختن از هویت ماست. «ما» و «آن دیگران» مطرح است و البته این گونه است که ما بهتر از آنهایم.

جنسیت، نژاد، قومیت و طبقات اجتماعی را در بر بگیرد. اینها نظریات کلی درباره خشونت است که سایر نظرات خشونت را مثلاً خشونت جنسیتی را در بر بگیرد.

پرسش: تا اینجا به تعریف کلی از خشونت پرداختید، حال اگر تعریفی از خشونت علیه زنان و انواع آن نیز ارائه کنید که می توانیم به بحث زنان نزدیک تر شویم.

مینو مرتاضی: طبعاً انواع خشونت بر پایه نظریه هویت یا نظریه روانکاوی و روانشناختی یا نظریه امتناع اندیشه می تواند ۴ نوع خشونت کلی: جسمی، جنسی، روانی و اقتصادی را در بر بگیرد که در اشکال ستم های قومیتی، طبقاتی، جنسیتی و نژادی خودش را نشان می دهد.

پرسش: ما در اینجا می خواهیم روی خشونت جنسیتی به طور خاص بحث را ادامه بدهیم.

مینو مرتاضی: خشونت جنسیتی در واقع ستم جنسیتی را هم در بر می گیرد. پس از ارائه تعریف اجمالی از نظریه های خشونت و تعریف اجمالی از خشونت و فهرست انواع خشونت باید گفت که یکی از راهکارهایی که خشونت را نهادینه می کند این است که در واقع خشونت را به صورت الگوهای فرهنگی در آورده و سپس به شکل قانون در می آورند. مجموعه نظام ارزش ها و الگوهای فرهنگی و عرف نیز می تواند همینگونه باشد و هنجارهایی که مطابق با شرایط زمانی خودش را به آدمها تحمیل می کنند. و همه اینها آن نظریه بورديو را توضیح می دهد که در واقع خشونت را برای اینکه نهادینه شود و انسان خواسته یا ناخواسته علیه خودش و علیه دیگری مرتکب آن بشود زیباسازی می کنند.

پرسش: بدیهی است که در جامعه، قانون تولید ارزش و فرهنگ می کند، اگر این اصل را قبول داشته باشید، قوانین موجود در کشور ما در رابطه با زنان چه ارزشها و فرهنگی را باز تولید می کند که سبب خشونت علیه زنان می شود.

فریده غیرت: آنچه که تا این لحظه مورد بحث قرار گرفت بحث درباره خود خشونت بود آثار علمی و شرایط علمی تحقق خشونت را سرکار خانم مرتاضی مورد بحث قرار دادند و از نظر علمی آن را تجزیه تحلیل کردند که قابل ستایش و بسیار قابل استفاده است. آنچه که در جامعه ملموس و مورد توجه است، مسئله انواع خشونت است که در جامعه وجود دارد که ما روزانه با آنها سر و کار داریم. ...

ادامه در صفحه ۱۰

میزگرد «خشونت قانونی» ...

ادامه از صفحه ۹
 مواردی در قانون یا در امکاناتی که توزیع می شود وجود دارد که باعث می شود این خشونت ها به وجود بیاید یا تجدید شود. اولاً خود لفظ خشونت از نظر علمی تجزیه تحلیل شد، سر کار خانم مرتضی خشونت را بطور کلی گفتند، اما خشونت عبارت است از یک عملی یا فعلی یا ترک فعلی که ما از نتیجه آن احساس رضایت نمی کنیم و از انجامش راضی نیستیم. این یک تعریف ملموس از خشونت است. مثلاً کتک زدن یک خشونت آشکار است. اما در عین حال بی اعتنایی کردن، سکوت کردن هم در مواردی می تواند خشونت تلقی شود. چنانچه ما در مسائل خانوادگی این مسئله را زیاد داریم. بی اعتنایی شما به من وقتی با یکدیگر صحبت می کنیم یا مثلاً حین صحبت، من صورتم را به طرف دیگری می کنم، این هم خودش نوعی خشونت است.

در این میان ساختارها و قوانینی در هر جامعه ای وجود دارد که گاه می تواند باعث تشدید این خشونت ها و گاه باعث کاهش آن شود. اما آنچه که متأسفانه در سیستم قانون گذاران کشور خودمان ملاحظه می کنیم کمک به ایجاد نوعی خشونت از طریق تفویض قدرتی اضافی به مرد و کم کردن قدرت زن است. در هر قرارداد و هر معامله و هر مقابله اجتماعی حداقل ۲ طرف وجود دارد حالا ممکن است این ۲ طرف زن یا مرد باشند یا ۲ تا مرد یا ۲ تا زن. یکسری مقررات بین این دو نفر حکومت می کند. من و شما یک معامله ای انجام می دهیم و هر دو نفر ما طبق این مقررات قانونی عمل می کنیم که البته این مقررات قانونی هم منبعث از فطرت بشر است. ما قراردادی با هم می گذاریم و طبق یک نظمی می گوئیم طرفین باید ویژگی ها و شرایط خاصی داشته باشند، مثلاً مالک باشند، اهلیت داشته باشند یا کاملاً بالغ باشند و بتوانند تشخیص بدهند و بالاخره این که شرایط کاملاً مساوی بین طرفین اجرا می شود. اما اگر آمدیم و در این معامله یک کفه ترازو را بردیم بالا و یک مقدار امتیازات و اختیارات را صرفاً به یک طرف دادیم، طبعاً سهم طرف دیگر کم می شود. از این جا می خواهیم به نقطه اصلی که خشونت علیه زن برسم. چرا که در واقع خشونت علیه زن ناشی از همین نابرابری در قراردادهای اجتماعی میان زن و مرد است. خشونت در فطرت بشر هست و ما منکر آن نیستیم. از نظر علمی هم ثابت شده است.

در واقع از روزی که بشر و بشریت به وجود آمده، خشونت هم به وجود آمده است. چون یک طرف به طرف دیگر زور گفته و طرف دیگر زور شنیده. اما اگر خشونت را ببریم در چتر حمایت قانون آن وقت است که خیلی خطرناک و نگران کننده می شود. اگر خشونت در حالت عادی باشد مثلاً شما در خیابان مورد تعرض و خشونت کسی قرار بگیرید، قانون از شما حمایت می کند. جامعه و مامور

پلیس از شما حمایت می کند و این فرد را می گیرد و به مجازات می رساند و جواب خشونت داده می شود. اما اگر قانون یک اختیاری را به یک فرد داده و این اختیار را از طرف مقابل سلب کرده باشد، این آن خشونتی است که تحت لوای قانون است و وقتی تحت لوای قانون درآمد دیگر نمی توان در مورد آن کاری انجام داد.

متأسفانه این مسائل، عواقب و آثاری بسیار زیانبار دارد که ما الان در جامعه می بینیم. مثلاً خشونت اسیدپاشی به صورت زنها ناشی از تفکری است که چند تا مرد این گونه فکر می کنند که اینها بهتر از زن می فهمند و درکشان از مسائل و مسئولیتشان بیشتر است. حتی اگر مردی که دارد می گوید زن چرا حجابش را (گرچه بارها اعلام شده که اسیدپاشی مربوط به حجاب نبوده) کامل نکرده این به خاطر امتیازی است که یک دید قانونی به او داده که تو بهتر می فهمی تو بهتر تشخیص می دهی که ناموس زن را باید حفظ کنی، نمی گوید زن خودش ناموس خودش را حفظ کند نمی گوید شما در برابر این اصل کلی برابر هستید.

وقتی یک زن عامی به شما می گوید آخر آقایون اینو گفته، یعنی خودم این را تشخیص نمی دهم. تشخیص را و قدرت تمیز را از این زن گرفتیم و تفکر را تعطیل کردیم. این به عهده مرد است و مرد هم در خودش این قدرت را می بیند و از این قدرت سوء استفاده می کند. حالا در این میان یک عده از مردان متعادل هستند و شاید کمتر به دنبال خشونت بروند و از امتیاز خود استفاده کنند ولی یک عده ای، شدیدتر عمل می کنند. اما مسئله آن است که وقتی قانون ما مثلاً ماده ای دارد که صراحتاً می گوید ریاست خانواده از آن مرد است، یعنی یک اختیاری را به مرد داده و یک اختیاری را از زن گرفته است.

در حالیکه در اسلام آنچه راجع به ازدواج گفته شده، تعالیمی است که به طور مساوی به زن و مرد تاکید کرده، مثلاً به هر دو گفته که در مقابل هم وفای به عهد داشته باشید، با هم مهربان باشید، نسبت به هم وفادار باشید و در تحکیم مبانی خانوادگی و زناشویی هر دو بکوشید ولی هیچ وقت نگفته که زن باید بیشتر بکوشد و مرد کمتر. اخلاق را در هر دو یعنی هم زن و هم مرد ترویج کرده. زمانی که قانون گذار می گوید ریاست با مرد است، همین قانون قدرتی را برای مرد به دنبال دارد. چون می دانید که ریاست، قدرت است.

این درحالی است که در روابط زناشویی باید مسائل با تفاهم پیش برود ولی متأسفانه وقتی ریاست در خانواده به وجود بیاید و قانون بر این ریاست صحنه بگذارد، یعنی یک کسی رئیس باید باشد و دیگری مرئوس، مرئوس باید اطاعت و تبعیت و فرمانبرداری کند و در این حالت دیگر جایی برای تفاهم باقی نمی ماند.

در این صورت وقتی آقا ریاست طلبی کند و مثلاً اگر به زن بگوید این کار را بکن و زن بگوید نه، شاید دیگ آبگوشش را روی سرش خالی کند که من شاهد این مورد بوده ام. یعنی مردی زن را سوزانده و سماور را رویش خالی کرده بود که چرا تو امروز فلان

حرف را زدی و فلان حرکت را کردی. در واقع این همان حقی است که مرد برای خودش قائل است و می تواند به خشونت بیانجامد. نمی خواهم بگویم که قانون به این آقا گفته شما آقای محترم می توانی آب سماور را روی سر زنت خالی کنی یا کتکش بزنی، مسلماً چنین نیست، اما وقتی قانون می گوید ریاست، گاهی این کارها هم لازمه ریاست می شود. البته به غیر از این موارد متأسفانه خشونت هایی هم هستند که تحت حمایت قانونند. مثلاً وقتی قانون مسئله تادیب را مطرح می کند و تادیب را برای پدر در مورد فرزند مجاز می داند. خود تادیب و کتک زدن آیا خشونت را به دنبال خواهد داشت یا نه؟

پرسش: یعنی شما رابطه تبعیض علیه زنان با خشونت علیه آنان را رابطه ای مستقیم می دانید؟

فریده غیرت: مسائلی در حوزه اعتقادی ما وجود دارد که راهنمایی شده با هم چه نوعی رفتاری بکنید. خانواده هایی هستند که تابع این اصل هستند و از آسایش و خوشبختی هم برخوردارند. زنانی که با شوهرشان هرگز چنین مسائلی نداشته اند. اما متأسفانه این تجویز و این قبیل قوانین کار را خراب می کند. اینکه یکی از نمایندگان محترم مجلس میگوید که ما کمیودک در قانون در رابطه با مسئله خشونت علیه زنان نداریم، درست نیست، چرا که اتفاقاً ما در این مورد کمیود داریم و کمیود هم در همین مواردی است که نمونه هایش را بیشتر عنوان کردم.

پرسش: به غیر از مواردی که در حوزه قوانین مربوط به خانواده اشاره فرمودید، آیا مصادیق دیگری از قوانینی که در حوزه اجتماع می تواند مولد خشونت علیه زنان باشد، وجود دارد؟ در واقع ارتباط این قوانین مولد خشونت در خانواده با خشونت های اجتماعی چیست؟

فریده غیرت: وقتی مردی در محیط خانواده مجاز شد که ریاست خانواده را به عهده داشته باشد، خود به خود این تلقی را پیش خودش می کند که این اختیار را در سطح جامعه نیز می تواند داشته باشد. برای همین وقتی به سطح جامعه و محیط کار نیز می رود. باز می خواهد بر زنان ریاست کند.

اگر با زنی در خیابان برخورد کند که با منویاتش منطبق نیست و ظاهرش یا گفتارش با فکر و میلش سازگار نیست باز می خواهد از قدرتش استفاده کند. صرف تعلق امتیاز قانونی برای یک گروه، قطعاً کم کردن یکسری اختیارات و حقوق قانونی از گروه دیگر را به دنبال دارد که این خودش ایجاد خشونت می کند. شروع خشونت هم از خانواده است وقتی در خانواده ایجاد شد، تسری پیدا می کند به جامعه. و وقتی این خشونت ...

ادامه در صفحه ۱۵

ترسیم فقر مطلق مردم بلوچستان در آغاز "دهه زجر"

عبدالستار دوشوکی



سه دهه چنان چید و برید و دوخت که بلوچستان تا صد سال دیگر خواهد سوخت. سیجر این واژه‌ی کلیدی نه تنها دهان حقوق بشر و سازمان ملل را دوخت بلکه جایزه‌ی ای هم برای قاتلان اندوخت.

و بدینسان بود که فقر در بلوچستان هزار توله زاید. وقتی هر توله در هزار خانه دويد حوصله از پیر رفت و خشم در هر جوان جوشید. در هر طایفه که صدای تیری شنیده شد همه تفنگها را به دست می گیرند. فقر و تبعیض بستر حاصلخیزی است برای بلاهای مهلک.

و نظام ترور را در این سرزمین کاشت و از آن واژه‌ی کلیدی تروریست را به استان بخشید. در حال حاضر قفلی نیست که در این استان با این واژه کلیدی بازنشود. و اینگونه است که "واژه‌های کلیدی" همانند حجابی تیر و تار "فقر عریان در استان" را استتار کرده است، تا نه برای بلوچ یاری و نه برای سیستمی یآوری درکار باشد.

بلوچستان، سیاره گم شده ای در طوفان غبار همیشگی فقر و درد، و بر فراز دره های دوردست و وهم انگیز و در لابلای گیسوان آشفته دخترک ۱۲ ساله و "معتاد" شیرآبادی و یا لخته های خون به ناحق

در استان ما دو واژه‌ی کلیدی از سایر واژه‌های کلیدی یک سر و گردن کلیدی ترند. یکی از آن واژه‌ها، قاچاق است و دیگری واژه‌ی تروریست. واژه‌ی قاچاق خیلی کلیدی است و کلیدش هم از آن کلیدهای پر طلسم جادوگری است

ریخته نان آور خانواده خاشی است که به سان رودخانه ای نالان و ابدی بین برزخ و دنیای اختلاس های هزاران میلیاردری جمهوری اسلامی در نوسانی لایتناهی گرفتار است. سرزمینی که در آن فقر بمتابه قضا و قدر اجتناب ناپذیر و مرگ زودرس همانند شلیک بی محابای مرزبانان و یا حادثه ای قریب الوقوع و گریزناپذیر تلقی می شوند.

این فیلم کوتاه از زندگی مردمانی است در زاهدان (مرکز استان سیستان و بلوچستان) که در دیار خویش بیگانه ای بیش نیستند و اشک هایشان تا زانوان جاری است و اسیر ارواح خبیثه ای هستند که آنها را با نخ موئین به سرنوشت سیاهی به زنجیر کشیده است.

سهم آنها از زندگی "هیچ" است - هیچ! و از میان این همه هیچی و پوچی سرنوشتی رقم خورده است که از بطن آن افرادی نظیر عبدالمالک ریگی زاده می شوند. با دیدن این فیلم به این حقیقت تلخ پی می بریم که در آن سیاره گمشده که نامش سیستان و بلوچستان است، هم سیستمی و هم بلوچ هر دو درزیر قبای فقهای جابر و سنگدل "له" شده اند

قریب به ۳۶ سال از انقلاب به اصطلاح مستضعفین گذشت و این هفته نیز در سرآغاز "دهه زجر" مرزبانان نیروهای انتظامی راننده اتوموبیل حامل گازوئیل و نان آور یک خانواده بنام مسلم دینارزهی را در منطقه مرزی خاش در استان سیستان و بلوچستان به ضرب رگبار گلوله از پای درآوردند ([لینک ویدئو شماره ۱](#)). ماه گذشته نیز مامورین انتظامی دو سرنشین وانت حامل گازوئیل را در مقابله چشمان گریان و ضجه های وحشتناک دیگران زنده زنده در آتش سوزاندند ([لینک ویدئو شماره ۲](#)). متاسفانه اینگونه حوادث دردناک در بلوچستان به امری روزمره تبدیل شده است. افراد و نهادهای وابسته به دولت جمهوری اسلامی سالانه میلیاردها تومان گازوئیل در مرزهای شرقی کشور به پاکستان و افغانستان می فروشند. برخی از مردم بلوچ نیز ناچارند برای فرار از فقر مطلق و امرار معاش از طریق فروش گازوئیل با "کله گنده های حکومتی" رقابت کنند که در بسیار موارد هزینه های سنگینی را دربر دارد.

با دیدن این فیلم به این حقیقت تلخ پی می بریم که در آن سیاره گمشده که نامش سیستان و بلوچستان است، هم سیستمی و هم بلوچ هر دو درزیر قبای فقهای جابر و سنگدل "له" شده اند

اما ویدئوی شماره ۳ ([لینک ویدئو شماره ۳](#)) فیلمی است مستند در یوتیوب بنام "فقر مردم بلوچستان فیلمی از مرز پرگهر" که گوشه ای از فقر مطلق مردم حاشیه نشین بلوچ و سیستمی در شهر زاهدان را به تصویر می کشد. این فیلم اگرچه چند سال پیش تهیه شده، اما متاسفانه اوضاع تاسف بار ساکنان محله شیرآباد که در شمال شهر زاهدان واقع است، نه تنها تغییر پیدا نکرده، بلکه بدتر شده است. شیر آباد قبل از انقلاب حدود سیصد نفر سکنه داشت. اما امروز جمعیت آن قریب یکصد هزار نفر است. خیرگزاری رسمی جمهوری اسلامی (ایرنا) ([لینک شماره ۴](#)) در گزارشی بنام "شیرآباد شمال شهری متفاوت" می نویسد " شیرآباد منطقه ای حاشیه نشین در انتهای شمالی بلواری است که جنوبش به استانداری سیستان و بلوچستان ختم می شود، لغت حاشیه در فرهنگ شهرنشینی تداعی گر خیلی چیزهاست: فقر، فساد، اعتیاد، بی سرپناهی و... که همه در زیر چتر بزرگ فراموشی جای گرفته اند". این فیلم مستند نشان می دهد که

حالا هم دنیا را می بینم هم ایران را و هم بلوچستان را. بغض کلوم را می گیرد و از خود می پرسم چرا باید هزاران هزار نفر باشند چون شتر که عمری بار برده اند و چیزی جز خار ندیده اند؟

این استان به خاطر نزدیکی به خط استوا در تابستان در معرض تابش عمودی خورشید قرار دارد اما به خاطر دوری از مرکز در تمام فصول سال در معرض تابش حتی افقی مراحم دولت مرکزی قرار نمی گیرد. در فصل ریزش باران هم باران چندانی نصیب این استان نمی شود و در زمان جوشش نفت بشکه ای صد و خورده دلار، دلاری دو عباسی عایدش شد که سربازان گمنام و دسته ای از "زابلی های" مکتبی بدنام آن را خوردند و طلبکارانه دوقورت و نیمشان هنوز هم باقی است. حالا هم دنیا را می بینم هم ایران را و هم بلوچستان را. بغض کلوم را می گیرد و از خود می پرسم چرا باید هزاران هزار نفر باشند چون شتر که عمری بار برده اند و چیزی جز خار ندیده اند؟

مرکز مطالعات بلوچستان - لندن

بهمن ۱۳۹۳

[لینک ویدئو شماره ۱:](#)

<https://www.youtube.com/watch?v=IZX-ffeature=youtu.be&uKvUoaA>

[لینک ویدئو شماره ۲:](#)

<https://www.facebook.com/video.php?v=pnref=story&314109438800087>

[لینک ویدئو شماره ۳:](#)

<https://www.youtube.com/watch?v=I51IcjKQdtM>

[لینک شماره ۴:](#)

<http://www.irna.ir/fa/News/81361843>

چشم اندازی از جهان، روندهای عمده و گرهگاه های خاورمیانه



مجید سیادت

می دهند که این تکنولوژی حربه قدرتمندی در اختیار مردم دیکتاتوری زده قرار می دهد که به نوبه خود نیاز به نظم نوینی را بیشتر می کند. تجربه مصر نشان داد که بخشهای آشنا با ابزار ارتباطی نوین بمراتب فعالتر از بخشهای دیگر جامعه به حرکت می افتند. زمانی که شرایط آماده باشند و موضوع اعتراض کاملاً روشن باشد ابزار ارتباطی جدید می توانند در مدت کوتاهی اقبال معینی از جامعه را به خیابان بکشند. در عین حال همین تجارب نشان داده که برای حرکت منظم و مداوم در مقابل دستگامهای سرکوب، به سازماندهی دراز مدت نیاز داریم. این تجربه نشان داد که "عامل اجتماعی" و جامعه مدنی که جایگزین جامعه توده وار است، در همه دنیا نقشی بارزتر از گذشته دارند.

نفت به مثابه انرژی فسیلی- به نظر می رسد که نفت در روندی قرار گرفته که اهمیت استراتژیک آن هر روز کاهش می یابد.

جهان عرب آکنده از نیروی تغییر است. حاکمیت های فاسد و دیکتاتور، با نیروی هر روز قویتر مردم روبرو می شوند. بهار عرب از فاز اول بیرون می آید و به شکلی نوین و منسجمتر از گذشته خودنمایی می کند

در نیمه اول دهه هفتاد قرن گذشته میلادی تولید نفت آمریکا به اوج رسید و پس از آن با دوره ای روبرو هستیم که نفت تنها یک کالای گرانبیقیمت نبود بلکه در معادلات ژئوپولیتیک اهرم مهمی بود که طرفین درگیر در جنگ سرد برای ضربه زدن به طرف مقابل از آن سود می بردند. در دوران ریاست جمهوری ریگان، آمریکا با کمک عربستان سعودی قیمت نفت را آنچنان پائین آوردند که اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی را از هم پاشید و پس از آن هم ایران از همین حساسیت نفتی، به مثابه حربه مهمی، فرصت یافت آمریکا را به چالش بکشد. این اهمیت استراتژیک رو به کاهش دارد. هنوز هم از نفت به مثابه یک حربه ژئوپولیتیک استفاده خواهد شد ولی اهمیت استراتژیک نفت کاهش می یابد.

دو عامل مختلف به کاهش اهمیت استراتژیک نفت می انجامند. اولین عامل که در کوتاه مدت عمل می کند توان استخراج نفت در آمریکا است. در چهار سال اخیر تولید آمریکا روند افت تولید را پشت سر گذاشته و بخش مهمی از مصرف خود را در داخل کشور بدست می آورد. موفقیت جدید آمریکا بخاطر دستیابی به تکنولوژی نوین فراکینگ است که چندین مشکل مختلف، ...

ادامه در صفحه ۱۳

زندگی مردم و در عرصه سیاست بین المللی پیدا کند.

جایجائی قدرت - ژئوپولیتیک - ما در دورانی از جایجائی قدرت در سپهر جهانی بسر می بریم. در سال ۲۰۱۴ اقتصاد چین از آمریکا پیشی گرفت و این تحول در عرصه های دیگر - سیاسی و نظامی - هم در راه است. سالهای آتی ما شاهد تنشهای جدیدی بین آمریکا و چین خواهیم بود. قدرت آمریکا منطماً در روندی از کاهش قرار دارد. ولی آمریکا به سادگی از منافع خود دست نخواهد کشید. آمریکا به تفوق بی تردید نظامی خود تکیه می کند و دیگر ابزار مهیا شده بین المللی، مخصوصاً صندوق بین المللی پول، بانک توسعه و سازمان جهانی تجارت را به کار می گیرد.

مبارزه مردم در کشورهای مختلف برای بدست آوردن شرایط و قراردادهای عادلانه تر عمدتاً در مقابل قدرت و سیاست امریکا قرار می گیرد ولی در همین روند دیگر قدرتهای جهانی هم خواهند کوشید که سهمی برای خود بدست آورند. نظم کنونی جهان که تحت تاثیر یک ابر قدرت قرار دارد منطماً به نظم جدیدی تبدیل خواهد شد که در طی آن چندین قدرت بزرگ منطقه ای و جهانی نقش بازی خواهند کرد. ایران و دیگر کشورهای کوچکتر نمی توانند به این تحولات بی اعتنا باقی بمانند. هیچ کشوری جزیره تنها نیست. باید پارگیری های بین المللی داشته باشیم ولی در عین حال باید آگاه باشیم که همه قدرتها منجمله چین برای منافع خودشان حرکت می کنند.

نکته اصلی در مورد افراطی گری اینست که راه حل قاطع و نهانی این مشکل، یک راه حل سیاسی است. خود مردم این منطقه باید با این گرایش وحشیانه خط کشی کنند

دولت چین هنوز اصرار دارد به اسم چین کمونیست شناخته شود ولی در واقع ما با یک قدرت نوین سرمایه داری روبرو هستیم که منافع سرمایه را به تمامی دیگر ارزشها ترجیح می دهد.

تکنولوژی ارتباطات - تکنولوژی و مخصوصاً ارتباطات - دستاوردهای بشر در زمینه تکنولوژی ارتباطی در همه زمینه های صنعتی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تاثیر محسوس و غیر قابل انکاری دارد. جنبش سبز در ایران و تحولات موسوم به بهار عربی نشان می دهند که این ابزار به اشکال نوینی بر روند وقایع تاثیر می گذارند. دیکتاتوریهائی که به بی خبر نگاه داشتن مردم خود تکیه دارند به لرزه می افتند. تکنولوژی مدرن فرصتهای فراوانی برای خبر دهی و خبر گیری بدست می دهد. تجربه جنبش سبز ایران و تجارب بهار عرب نشان

دنیا ما در دهه دوم قرن بیست و یکم بیش از هر زمان دیگری "جهانی" شده است. نگاهی به تحولات عمده و مسائل حاد این دنیا با تحولات و موضوعات عمده قرن بیستم به راحتی نشان می دهند که ما در دهکده کوچک جهانی زندگی می کنیم. عوامل فرامرزی هر روزه نقش مهمتری در روندهای درون مرزی کشورهای مختلف بازی می کنند. در روزهای نگارش این سطور سرنوشت یونان توسط بانکداران آلمان رقم زده می شود. پارادیمهای این جهان تازه با جهان کهن متفاوت اند و همگی آنها چندان روشن و آشنا نیستند. با تمام این ناروشنی ها سیاست موفق آن سیاستی خواهد بود که بتواند این دنیا را تازه را هضم کند و منطق حرکت خود را با آن روندها هماهنگ نماید.

می توان انتظار داشت که سوختهای پاکیزه و دائمی (خورشیدی، باد، موج دریا و غیره) تدریجاً رقم بزرگتری از سوخت دنیا را به خود اختصاص دهند. این مسئله هم به جای خود در کاهش تدریجی اهمیت استراتژیک نفت موثر می افتد

در زیر به چند روند عمده در سطح جهان اشاره می کنم که به نظرم برای همه مردم جهان اهمیت خواهند داشت. اینها روندهائی اند که دربرخورد به هر موضوعی و از هر زاویه ای، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و ژئوپولیتیک، تاثیر خود را می گذارند و باید در نظر گرفته شوند. سپس به روندهای آینده و گرهگاههای موجود در کشورهای همسایه مان، همسایه های شمالی و جهان عرب اشاره می کنم.

محیط زیست - آلودگی محیط زیست به خاطر فعالیتهای صنعتی انسانها جهان را به سوی فاجعه ای دردناک می برد. ابعاد واقعی این فاجعه هنوز روشن نیستند ولی باید هوشیارانه و مسئولانه عمل کنیم و بسته به تحولات مشخص سیاستهای مناسب را با حساسیت به این روند به پیش ببریم.

البته می توانیم و باید در صحنه ملی برنامه های مناسب برای ادای و طیفه خود داشته باشیم ولی آلودگی محیط زیست امری ماهیتاً بین المللی است. ما از تمام کوششهای بین المللی در این راستا پشتیبانی می کنیم و می خواهیم ایران در این زمینه به وظائف بین المللی خود وفادار باشد. مشکلات ناشی از گرمای هوا هر روزه بیشتر می شوند و باید انتظار داشته باشیم که این مقوله در سالهای آتی هر روزه نقشی بارزتر در

«جهانی دیگر، جهانی بهتر» ممکن است، اگر متحداً تلاش کنیم

چشم اندازی از ...

ادامه از صفحه ۱۲

مخصوصا احتمال زلزله های بشر ساخته در نواحی استخراج نفت و نیاز به منابع وسیع آب، و به طور کلی مشکلات جدی در زمینه های محیط زیستی، دارد. ولی اگر موانع جدی، به خاطر این مشکلات، برای رشد تولید به وجود نیارند و آمریکا بتواند به همین سرعت جند ساله اخیر تولیدش را بالا نگاه بدارد و یا لا اقل مصرف داخلی را تامین کند، در آن صورت، و به همان نسبت، اهمیت استراتژیک نفت کاهش می یابد.

عامل دوم که در دراز مدت عمل می کند، به خاطر نگرانی های جدی در مورد محیط زیست است. می توان انتظار داشت که سوختهای پاکیزه و دائمی (خورشیدی، باد، موج دریا و غیره) تدریجا رقم بزرگتری از سوخت دنیا را به خود اختصاص دهند. این مسئله هم به جای خود در کاهش تدریجی اهمیت استراتژیک نفت موثر می افتد.

پیشرفته ترین این تجارب در اتحادیه اروپا اتفاق افتاده اند که بعد از پنجاه سال هنوز هم از بحرانی به بحرانی دیگر می رود ولی راه حلها - با کندی فراوان و پس از تحمل درد و زجر فراوان - به دست می آیند

لازم به تذکر است که قیمت نفت جدا از مسئله استراتژیک آنست و تا زمانی که راههای ارزان بر ای استخراج نفت بدست نیامده اند تولید نفت می تواند سود فر اوانی بر ای استخراج کنندگان داشته باشد. در سال ۲۰۰۹ قیمت نفت به اوج خود در حدود ۱۴۵ دلار در بشکه رسیده بود و سپس در طی چند سال این قیمت به حدود ۱۲۰ دلار در بشکه افت کرد. اما در اواخر ۲۰۱۴ د ر ظرف پنج ماه قیمت نفت به زیر ۵۰ دلار در بشکه سقوط کرد. این سنوال مطرح شد که آیا این افت قیمت تنها به همان عوامل بازار تکیه دارند و یا تصمیمات سیاسی (آمریکا و عربستان) در کار اند. اگر افت قیمت با همان آهنگ سالهای قبل ادامه می یافت این سنوال پیش نمی آمد. مسلما بورس بازی (خرید نفت "آینده" در بورس نفت) در سرعت افت قیمت تاثیر داشته است ولی این عامل به تنهایی نمی تواند جوابگو باشد و باید منتظر اطلاعات بیشتر باشیم.

در هر صورت در اوانل فوریه ۲۰۱۵ روند افت قیمت نفت، یک بار دیگر، معکوس شد. قیمت نفت که به بشکه ای تقریبا ۴۵ دلار سقوط کرده بود در زمان نگارش این سطور به بشکه ای ۵۶ دلار (نفت برنت) رسید. این رشد قیمت باید به مخارج استخراج و نیاز سرمایه داری به سرمایه گذاری در این زمینه مربوط باشد ولی می تواند نشان بدهد که افت قیمت سال گذشته تنها به عامل بازار مربوط نبوده است.

تذکر در مورد انرژی هسته ای هم در این نقطه ضروری به نظر می رسد. این منبع تولید انرژی بخشی از منابع پایدار به شمار می رود و چندین کشور خصوصا فرانسه (همراه ژاپن و آمریکا) در حال توسعه نیروگاه های هسته ای اند. تولید انرژی هسته ای در کوتاه مدت از دیگر انرژی های جایگزین انرژی فسیلی ارزانتر است ولی احتمال حوادث خطرناک (از قبیل چرنوبیل) و مشکلات دراز مدت آن (مخصوصا چگونگی دفن فضولات هسته ای) از عواملی اند که آینده ی کاربرد انرژی هسته ای را مورد سنوال قرار می دهند.

افراطی گری اسلامی - افراطی گری اسلامی با کوته بینی امریکائیه در اطراف ما شکل جدی به خود گرفت و امروزه یک خطر بزرگ برای خود آمریکا محسوب می شود. اکنون شعله های جنگ افراطی گران در عراق، سوریه و یمن، در افغانستان و پاکستان برای مردم این کشورها فاجعه آفریده است. اخبار پراکنده ای از رشد تدریجی همین نوع گرایشها در آسیای میانه (مخصوصا تاجیکستان و ازبکستان) و جمهوری آذربایجان و جمهوریهای مسلمان در چارچوب فدراسیون روسیه (مخصوصا درچچن و داغستان) حکایت می کنند. تا زمانی که این حرکات پایان نگیرند، مردم ناحیه ما نمی توانند به صلح و آرامش دست بیابند.

نکته اصلی در مورد افراطی گری اینست که راه حل قطع و نهائی این مشکل، یک راه حل سیاسی است. خود مردم این منطقه باید با این گرایش وحشیانه خط کشی کنند. بدین ترتیب شعار جدائی دین و دولت باید یکی از شعارهای محوری برای اتحاد همه نیروهای صلح طلب و آزادی خواه منطقه باشد.

توجه داشته باشیم که همراه رشد ارتباطات بین المللی می توان انتظار مهاجرت های وسیعتر داشته باشیم و بنابراین "مهاجرت" به تنهایی نمی تواند و نباید مورد اعتراض باشد

از طرف دیگر همین گرایش در اروپا و آمریکا هم به توره های وحشیانه دست می یازد که کار را برای اروپا و بخصوص آمریکا بسیار مشکل می کند. افراطی گران خطر جدی برای آمریکا و برای ناحیه ما می باشند. در این مورد ما منافع مشترکی با آمریکا داریم. اکنون مدتی است که ایران و آمریکا در این زمینه با هم همکاری نسبتا علنی دارند. نیروهای جنگ طلب در ایران و آمریکا، همراه اسرائیل، با این تفاهم و همکاری مخالفند و عملا مانع جدی در جلوگیری از گسترش افراطی گری اند.

جهان عرب - جهان عرب آکنده از نیروی تغییر است. حاکمیت های فاسد و دیکتاتور، با نیروی هر روز قویتر مردم روبرو می شوند. بهار عرب از فاز اول بیرون می آید و به شکلی نوین و منسجمتر از گذشته خودنمایی می کند. کودتای مصر تلاش کوتاه بینانه زرنالهای مصری بر ای جاوگیری از وقایعی بود که به هر حال اتفاق می افتند. تفاوت در اینست

که در فاز اول شکلی نسبتا مسالمت آمیز داشت و در دور بعدی حالتی خشن و همراه خونریزی فراوان خواهد داشت. گزارشهایی که از مصر می رسند نشان می دهند که این فاز شروع شده است. این تحولات به مصر ختم نمی شوند. هیچ دلیلی ندارد که مشابه آنها و یا حتی خونین تر از آنها در اردن و عربستان (حتی کویت و بحرین) تکرار نشوند.

یکی از نتایج کاهش نفوذ آمریکا استقلال بیشتری است که حاکمیت های عقب مانده و دیکتاتور از خود نشان می دهند. حاکمیت های که استقلال کشور و رفاه مردم برایشان اهمیتی ندارد و فقط بدنال دراز کردن عمر حاکمیت فاسد خود اند و در زمانی که از ضعف نسبی آمریکا و سیاست های ملایمتر او نگران می شوند از هیچ جنایتی ابا ندارند.

اسرائیل - تنش های حاصله از اقدامات اسرائیل یکی از گرگهای عمده خاورمیانه است. تا زمانی که اسرائیل به سیاست های تجاوزکارانه اش ادامه می دهد، اسرائیل و جنایت های منبعی برای احساسات ضد امریکائی و خواست های انقلابی در خاورمیانه باقی می ماند.

مشکل اصلی مهاجرت یهودیان به خاورمیانه نیست. جمعیت بسیاری از کشورهای جهان عمدتا از مهاجرین نشأت می گیرد. در طی همین شصت و چند سالی که از اعلام موجودیت اسرائیل می گذرد رقمی بزرگتر از کل جمعیت اسرائیل به کشورهای ساحل خلیج فارس رفته و در آنها سکنی گزیده اند. ملیونها ایرانی، هندی و پاکستانی، اروپائی و امریکائی به کویت، قطر، امارات متحده و عربستان سعودی رفته اند و هر چند می توان انتظار داشت که این مهاجرت ها بالاخره به تنش های اجتماعی بیانجامد ولی بسیار بعید است که بتوانند نقشی نزدیک نقش اسرائیل در برپا کردن تنش و مناقشه، جنگ و خونریزی بیابند. بالاخره توجه داشته باشیم که همراه رشد ارتباطات بین المللی می توان انتظار مهاجرت های وسیعتر داشته باشیم و بنابراین "مهاجرت" به تنهایی نمی تواند و نباید مورد اعتراض باشد.

تولید انرژی هسته ای در کوتاه مدت از دیگر انرژی های جایگزین انرژی فسیلی ارزانتر است ولی احتمال حوادث خطرناک (از قبیل چرنوبیل) و مشکلات دراز مدت آن (مخصوصا چگونگی دفن فضولات هسته ای) از عواملی اند که آینده ی کاربرد انرژی هسته ای را مورد سنوال قرار می دهند

آنچه که در مورد اسرائیل مورد اعتراض تمامی انسانهای آزادی خواه جهان است کاربرد زور، در مقابل مردمی بی دفاع است. باید این جنایتها را محکوم کرد و باید در نظر داشت که تا مصالحه ای عادلانه بین مردم فلسطین و اسرائیل روی ندهد، منطقه خاورمیانه همچنان در حالت تنش، ...

ادامه در صفحه ۲۰

در سوگ محمود راسخ افشار



با اندوه بسیار از درگذشت دوست، رفیق و هم‌رزم دیرین خود محمود راسخ افشار با خبر شدیم. پذیرش مرگ او برای ما که سال‌ها با او دوستی و همکاری داشتیم، بسیار دشوار و تکان دهنده است.

محمود راسخ افشار فرزند پدري از پيروان صديق دكتور محمد مصدق بود. محمود در دوران دبیرستان از هواداران نهضت ملی ایران بود. او در دوران تحصیل در آمریکا و اروپا به جبهه ملی ایران و همچنین به کنفدراسیون جهانی پیوست. محمود راسخ چند دوره عضو هیئت اجرائیه جبهه ملی ایران در خارج از کشور و نیز چند دوره عضو هیئت دبیران کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی بود و ریاست بسیاری از کنگره‌های کنفدراسیون را بر عهده داشت.

محمود راسخ افشار بیش از نیم سده علیه رژیم‌های استبدادی پهلوی و جمهوری اسلامی با هدف تحقق ایرانی آزاد و مستقل که در آن برابری اقتصادی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی مردم ایران تأمین گردد، مبارزه کرد. او با آن که تا پایان عمر خود به دکتري سياسي دكتور مصدق وفادار ماند، اما در دورانی از زندگی سیاسی خود به مارکسیسم گروید و در توان خود در سازماندهی جنبش مستقل کارگری ایران بسیار کوشید.

ما درگذشت محمود راسخ افشار را به خانواده او و به ویژه به برادر ارجمندشان دکتر علی راسخ افشار و همچنین به دوستان و همراهان سیاسی‌اش تسلیت می‌گوئیم و برای همه صبر و شکیبائی آرزومندیم.

حمید آزادی، نعمت آزر، بهروز آذرنوش، ابوتراب ابوترابی، بابک اجلالی، دکتر داریوش احمدی، اردوان ارشاد، فری اعلم، دکتر بیژن افتخاری، امیر افخمی، دکتر محمد اقتداری، بابک امیرخسروی، کمال ارس، حسین اسدی، اسکندر اسکندری، ایرج اشراقی، کورش افسسی، امیررضا امیرختیار، بهمن امینی، فریبا امینی، محمد امینی، اصغر ایردی، دکتر مهران براتی، ارزنگ برهان آزاد، فرزین بستجانی، بیژن بطائی، علی بکائی، شهلا بهار دوست، حسن بهگر، دکتر بهروز بیات، مسعود بهنود، دکتر ناصر پاکدامن، دکتر امیر پیشداد، ناهید جعفرپور، هادی جفرودی، دکتر حسین جوادی، حسن حسام، پروین خانباها تهرانی، مهدی خانباها تهرانی، جعفر خسروی، بهروز خلیق، ناصر دارابی، کیهان دانشور، پرویز دستمالچی، مهدی ذوالفقاری، احمد رئاسی، احمد رافت، مرتضی رحیمی، محمود رفیع، دکتر فضل الله روحانی، عباس سلیمی، بیژن سینا، علی شاکری، سعید شاهسوندی، رضا شاه حسینی، منصور سحرخیز، حسن سعیدی، اکبر شقایق، محسن شیرازی، ناصر شیرازی، کیومرث صابغی، دکتر عباس صارم اصلانی، کامران صادقی، سیاوش صالحی، منوچهر صالحی، حمید صدر، جعفر صدیق، دکتر باقر صمصامی، بیژن طائی، دکتر اسدالله طیورچی، منصور عرفان، غلام عسگری، فرزانه عظیمی، نظیر علیزاده، دکتر احمد طهماسبی، منوچهر فاضل، مهدی فتاپور، مسعود فتحی، امیرحسین فتوحی، دکتر فرهاد فراست، فرهاد فرجاد، بهمن فرحبخش، ناهید فرهاد، کامییز قائم مقام، دکتر محسن قائم مقام، دکتر مسعود کاظم زاده، سعید کاظمی، دکتر عزیزالله کرملو، دکتر مسعود کریم نیا، بهزاد کریمی، دکتر کاظم کردوانی، محمد کسانئی زاده، اسد کوه کلانی، دکتر علی گوشه، حسن لباسچی، اکبر فنی یور، بهمن مبشری، دکتر هدایت متین دفتری، دکتر مرتضی محیط، باقر مرتضوی، تراب مستوفی، پروفیسور محسن مسرت، بهروز معظمی، محمود معتمدی، فریدون منتقمی، حسین منتظر حقیقی، دکتر محمد علی مهر آسا، پرویز مهرانفشان، فریده مهمنش، دکتر همایون مهمنش، انور میرستاری، سعید میرهادی، علی نادری، علی ندیمی، دکتر بهمن نیرومند، دارا نیرویی، فرشید یاسائی، فرهاد یاسائی، دکتر موسی یحیی زاده

از چشم های ما

باید که لوت تشنه

میزبان خزر باشد...

باید کویر فقیر

از چشمه های شمالی بی نصیب نماند

باید که دست های خسته بیاسایند

باید که خنده و آینده، جای اشک بگیرد
باید بهار

در چشم کودکان جادهٔ ری

سبز و شکفته و شاداب

باید بهار را بشناسند

باید " جوادیه " بر پل بنا شود

پل، این شانه های ما.

باید که رنج را بشناسیم

وقتی که دختر رحمان

با یک تب دو ساعته می میرد

باید که دوست بداریم یاران!

باید که قلب ما

سرود و پرچم ما باشد...

خسرو گل‌سرخ



سرود پیوستن

باید که دوست بداریم یاران!

باید که چون خزر بخروشیم

فریادهای ما اگر چه رسا نیست

باید یکی شود.

باید تپیدن هر قلب اینک سرود

باید سرخی هر خون اینک پرچم

باید که قلب ما

سرود ما و پرچم ما باشد ...

باید در هر سپیدهٔ البرز

نزدیک تر شویم

باید یکی شویم

اینان هراسشان ز یگانگی ماست...

باید که سر زند

طلیعه خاور

گرامی باد نام و یاد جانبختگان مبارزه در راه رسیدن به ایرانی آزاد و آباد

میزگرد «خشونت قانونی» ...

ادامه از صفحه ۱۰

تحت لوای قانون باشد بسیار خطرناک است. الان مورد دیگری را عرض می‌کنم: وقتی زنی و مردی قصد ازدواج دارند در قوانین ما که از قوانین شرع گرفته شده، انتخاب با زن است و عرف هم همین است. ده تا مرد به خواستگاری می‌روند و پیشنهاد می‌دهند و زن یکی را انتخاب می‌کند. پس انتخاب با زن است. در شروع ازدواج هم همه چیز با زن است. وقتی هم می‌خواهند عقد را منعقد بکنند ایجاب با زن است و قبول با مرد است. زن می‌گوید زوجتک نفسی و مرد می‌گوید قبلت (آیا حاضری با من ازدواج کنی و او می‌گوید بله حاضریم) اینکه می‌آیند وکالت می‌گیرند در دفترخانه و در عقد این وکالت است از طرف زن. تا اینجا خیلی عالیست و زن به حق خودش مسلط است تا اینجا زن حقوق بیشتری دارد. ولی به محض اینکه بله گفته شد و عقد انجام شد رابطه بین زن و شوهر یکدفعه از حالت عقد خارج شده و به حالت ایقاع در می‌آید. ایقاع یعنی امری که نیاز به یک طرف دارد، نیاز به دو طرف ندارد. ازدواج یک قرارداد است که نیاز به متعاملین دارد یعنی نیاز به دو طرف دارد. ازدواج هم مثل معاملات دیگر است، دو طرف دارد که دو طرف باید در شرایط مساوی باشند. حالا هر دو با شرایط مساوی آمدند و عقد را بستند، تمام شد. این رابطه با عقد بوجود آمده، اما حالا اگر خدای نکرده قصد جدا شدن داشته باشند زن مسلوب الاختیار بوده و فقط مرد حق دارد این کار را انجام بدهد. اینجا یک نوع خشونت قانونی است که برای زن ایجاد شده است. این درحالی است که باید گفت اگر زن ناقص است و مشکل دارد که نمی‌توانست انتخاب کند. چون انتخاب در ازدواج بسیار مهم است. ولی متأسفانه طبق قوانین ما، وقتی زن می‌خواهد جدا شود، دیگر اختیاری ندارد و این خشونت درباره اش اعمال می‌شود. بنده کرارا شاهد زندگی زنانی بوده‌ام که ۵ یا ۶ سال در حال جنگیدن بوده‌اند تا بتوانند طلاقشان را بگیرند. اینها نقص قانونی است که ما داریم.

پرسش: در کشورهای دیگر برای جلوگیری از خشونت علیه زنان، علاوه بر آن که در قوانین شان خبری از چنین تبعیض‌هایی نیست، قوانینی هم وضع کرده‌اند تا خشونت گران را مجازات و یا از خشونت علیه زنان پیشگیری کنند.

فریده غیرت: درست است اما ما قبل از وضع چنین قوانین بازدارنده‌ای، خواستار آن هستیم که این کمبودها در این قوانین موجود جبران شود. من سالیان سال است که در مسئله حقوق زنان بحث رفع تبعیض در قوانین را دنبال کرده‌ام. این جمله‌ای است که من همیشه روی آن تکیه داشته‌ام رفع تبعیض در قوانین یعنی اینکه من به اندازه شوهرم در زندگی حق دارم، چرا که ما زندگی را با هم ساختیم، بنابراین هر دو حق داریم برای تشکیل زندگی و نیز برای جدا شدن. حالا با مهر سنگین می‌خواهند جلوی این مصیبت اجتماعی را بگیرند. اینجور که جلویش گرفته نمی‌شود بارها و

بارها من حقیر سالیان سال دارم می‌گویم: اگر یک کسی دلش به حال این جامعه می‌سوزد و می‌خواهد اصلاح کند، بیاید مثلاً این حق طلاق را مانند قوانین سال ۵۲ قانون حمایت از خانواده، به دادگاه واگذار کند تا این مشکل قانونی که مرد هر وقت بخواهد می‌تواند زن خود را طلاق بدهد، را حل کند.

پرسش: به غیر از قوانین خانواده، چه موارد دیگری وجود دارد که موجب بروز خشونت علیه زنان می‌شود؟

فریده غیرت: مسئله تبعیض جنسیتی در ورود به دانشگاه‌ها از جمله این موارد است. دختران ما اگر نتوانند رشته مورد علاقه‌شان را انتخاب بکنند، در واقع نوعی محرومیت و بروز خشونت به وجود می‌آید. مگر نه این که دیدیم نمرات و استعدادها و تعداد زنان در برخی رشته‌ها و حتی کنکور به مراتب بیشتر از پسرها بود. من در کانون وکلا هم می‌بینم که بیشتر دخترها امتحان می‌دهند. همین تبعیض‌ها خودش ایجاد خشونت می‌کند. مثلاً در مورد مسئله گذرنامه، خانمی با سن ۴۰ سال باید اجازه بگیرد یا اگر ازدواج نکرده باید اجازه خروج از کشور بگیرد. همه این تبعیض‌ها در حالی است که در مجلس ما فقط ۹-۸ تا خانم وجود دارد که آن‌ها هم نه تنها مدافع حقوق زن نیستند و کوچکترین قدمی برای زنان بر نمی‌دارند، بلکه متأسفانه در برخی از موارد مدافع عقب‌گرد در قوانین به ضرر زنان هم هستند.

پرسش: خانم غیرت به خشونت‌های قانونی و مصادیق آن اشاره کردید، حال خوب است به بحث خشونت‌های اجتماعی نیز بپردازیم.

مینو مرتاضی: من دوست دارم بحث خشونت اجتماعی را به بحث خانم غیرت که پیوند بزنم چرا که ایشان به مباحث خیلی خوبی اشاره کردند و ورود ما را به بحث خشونت اجتماعی راحت کردند. همانطور که خانم غیرت هم گفتند در ماده (۱۰) قانون مدنی، ریاست را جزو خصوصیت مرد قرار می‌دهد و می‌گوید ریاست مرد خصیصه اوست، نمی‌گوید این ریاست جزء مسئولیت‌هایش است. برای اینکه اساساً نمی‌تواند بگوید جزو مسئولیت‌های اوست، چرا که زن و مرد هر دو در برابر حیات و زندگی شان مسئولند. حال وقتی در قانون این ریاست جزء خصایص قرار بگیرد، در واقع آن را به عنوان یک ویژگی به رسمیت شناخته است و همین کار باعث تبدیل شدن خانواده مشارکتی بر پایه عشق و همکاری، به یک خانواده مبتنی بر فرماندهی و فرمانبری می‌شود. وقتی می‌گویند ریاست خانواده از خصایص مرد است حتی جامعه هم انتظار پاسخگویی مرد را در برابر چنین خصیصه‌ای ندارد. چون می‌گوییم خب چه کار کند خصیصه و طبیعتش است. همین نگاه در جامعه می‌تواند به خشونت بیانجامد. چرا که در واقع حتی از روی «عشق و محبت» مجوز خشونت‌های زبانی، فیزیکی و خشونت‌های روانی را به مرد می‌دهد. از سوی دیگر وقتی تفکیک‌های جنسیتی در سطح جامعه را قانونی می‌کند، آنرا با لباس زیبایی به عنوان حمایت از زن می‌پوشاند. یعنی در پس این ماجرای تفکیک جنسیتی اینگونه عنوان می‌شود که چون مرد در اتوبوس به زن نگاه جنسی دارد و او را آزار می‌دهد، پس اتوبوس را تفکیک می‌کند. می‌پذیرد که حتی در

دانشگاه دانشجوی مرد به دانشجوی زن نگاه جنسی دارد و او را به مثابه ابزار جنسی می‌تواند مورد خشونت و تعرض قرار دهد، بنابراین باید زن را از مرد جدا بکند. بنابراین خشونت به شکل قانونی نهادینه می‌شود البته با لباس زیبایی که به عنوان حمایت از زن به آن می‌پوشانند. قتل‌های ناموسی ظاهراً با زیباسازی فرهنگی حمایت از زن صورت می‌گیرد و کل حیات و موجودیت او را از او می‌گیرند. در واقع با این توضیحات می‌خواهم به این جا برسم که درست است که این گونه خشونت‌ها قانونی می‌شود ولی این خشونت‌ها در کدام جوامع بیشتر دیده می‌شود؟ در جوامعی که نگاه سنتی که زمانی خودش بر پایه عرف زمانه ساخته شده و پاسخگوی مشکلات زمانه بوده، وجود دارد و اصرار هم دارد که حتماً جامعه و زنان در ابعاد اقتصادی-اجتماعی طبق الگوی ۱۰۰ یا ۲۰۰ سال پیش قرارداد شده و قضاوت شود. در حالی که در خود قانون شرع ما فقه پویا و فتوی (با نگرش مترقیانه است) داریم و می‌توانیم شرع را به وسیله آن به روز کنیم و پاسخ‌هایی به روز بر پایه جایگاه و منزلت زن و مرد و شرایط زیست اجتماعی امروز ارائه کنیم. این آن چیزی است که مغفول مانده و همچنان هم آنرا نادیده می‌گیرند.

یک خشونت دیگر این است که زن را بخواهند تبدیل به یک کوتوله اجتماعی بکنند که قادر به مدیریت زندگی اش نیست و او را به یک طبیعت حیوانی تنزل بدهند. در حالیکه این نظام اندیشه است که می‌تواند خشونت اجتماعی حتی خشونت روانی در درون انسان را کنترل کند. آلبرت باردوا که رفتارگراست و در واقع نظریه پرداز رفتارگرایی است یک جمله خیلی خوبی دارد و می‌گوید غرایز خمیره‌های خامی هستند که با قالب یادگیری‌های اجتماعی شکل می‌گیرند. یعنی شما اگر اصرار دارید انسان را اسیر غرایزش مثل حیوان قرار دهید نتیجه آن «الانسان کالانعام بل هم اضل» می‌شود. چون حیوان در غرایزش یک مدیریت غریزی دارد، نه تجاوز می‌کند، نه زیادی می‌خورد، نه همنوعش را بیخودی می‌کشد، نه مال او را تصاحب می‌کند. اما انسان که به تفکر و قدرت اندیشه مجهز شده اتفاقاً از طریق عقلانیت ابزاری و منفعت‌اندیش و لذت‌جویی وقتی اخلاق را کنار بگذارد کنترل‌گریزه را هم از دست می‌دهد و دیگر زیاد می‌خورد و تجاوز می‌کند. این نگرشی است که می‌پذیرد انسان حیوانی است که قدرت کنترل خودش را ندارد. همین نگرش هم باعث می‌شود زنان سخت‌ترین خشونت‌ها را علیه خودشان روا بدارند. از هیچ چیز خودشان راضی نباشند. دائم برای زیباسازی خودشان این سلطه نمادین و خشونت نمادین را علیه خودشان سپه‌پذیرند و عملی کنند. این همان نکته‌ای است که خانم غیرت به درستی گفتند که زن می‌گوید آقام اینو گفته. در واقع این زن از خودش سلب مسئولیت می‌کند. همان نکته‌ای که هانا آرنت می‌گوید نظام اندیشه را در آن سیستم و ارگانیسم که مبتنی است بر اینکه یک حیوان است که قدرت اندیشه ندارد خودش را تا آن حد نازل می‌کند. بنابراین در واقع چنین خانواده‌ای نظام قدرت خشونت بار را که مبتنی بر تبعیض و نابرابری و اساساً مبتنی بر اقتدار عاطفی است ...

چه کسانی از ...

ادامه از صفحه ۲۰

سیاستهای قهرمانان ایدئولوژیکس، کسانی مثل ارنستو لاکلائوی آرژانتینی یا هوگو چاوز ونزولائی، را با آن نتایج مخرب اقتصادی، علم کند و دسته دوم ممکن است حتی فاشیسم را به اروپا بازگرداند." شکی نیست که چنین سناریوهائی نگران کننده اند، اما زدن برجسب پوپولیسم به هر راهجویی سیاسی مفهوماً ناقص و از نظر سیاسی ناصادقانه است.

این درست که سیریزا قولهای بسیاری داده است و نخواهد توانست به آنها عمل کند. اما دادن قولهای تحقق ناپذیر یک واقعیت روزمره در سیاست امروزی است. این تا حدودی از آن روست که دولتهای ملی کنترل بر حرکتهای سرمایه و کار را در قلمرو مرزهاشان از دست داده اند. تا حدودی هم به دلیل طبیعت رقابتی انتخاباتی اشباع شده از رسانه ها در جهان کنونی است.

اگر آزادانه به ارزیابی از برنامه سیاسی سیریزا دست بزنیم، احتمالاً نتیجه خواهیم گرفت که این برنامه ریسک می کند اما دیوانگی نمی کند. سیریزا قول خلاصی از دیون را مردم یونان داده است؛ این سیاست توسط برخی از اقتصاددانان پرنفوذ اروپائی نیز پیشنهاد شده است. آیا کسی هست که واقعاً باور داشته باشد یونان زمانی خواهد توانست دیون اش را بدون برخورداری از یک رشد سالم بازپرداخت کند؟ حتی ویراستاران نشریه "بلومبرگ ویو" نیز، که ابتدا تعلق خاطر ایدئولوژیکی به سیریزا ندارند و آن را پوپولیست نامیده اند، ایده بخشودگی را تأیید می کنند.

سیریزا قول داده است که با فرار از مالیات در یونان مقابله کند. ممکن است این قول را کمی پوپولیستی بدانیم، اما آیا هدف آن خطاست؟ سیریزا قول داده است که با کمک به آنانی که بیشترین خسارات را از بحران دیده اند، از بروز "فاجعه ای انسانی" جلوگیری کند. با توجه به منابع محدود دولت، من مطمئن نیستم سیریزا در این زمینه توفیق چندانی داشته باشد.

با این حال، آیا این اشتباه است اگر تأمین اجتماعی بیشتری را برای نیازمندان به این تأمینات فراهم آوریم؟ از هر چه بگذریم، قطعاً دشوار خواهد بود اگر جوانان بیکار یونان را مسئول سوء مدیریت اقتصاد یونان در دوران پیش از بحران یورو قلمداد کنیم. به علاوه این مردم عادی یونان نبودند که دست به طراحی یک اتحاد پولی اتر زدند.

من از همه قولهای که سیریزا داده است جانبداری نمی کنم. اما مطمئناً نسبت به فرزندان جدید اتحادیه که از راست می آیند، موضع به مراتب انتقادی تری دارم؛ کسانی چون خرت ویلدرز، نایجل فاراگه یا ماری ل پن. من احساس می کنم مدیاکراسی اروپا مهر پوپولیست را بر هر آن کس که با آن موافق نیست و موقعیت ممتازش را به چالش می کشد، می کوبد.

اگر شما مخالف سیاستهای اقتصادی نتولیرالی باشید، برجسب پوپولیست نصیبتان خواهد شد. اگر بر این نظر باشید که دولتهای بسیاری عاجز از پیشبرد سیاستی درست در امر مهاجرت بوده اند، باز هم برجسب پوپولیست را دریافت خواهید کرد. اگر شما اتحادیه اروپا را به خاطر دخالت در زندگی مردم بدون مشروعیت کافی، مورد انتقاد قرار دهید، باز هم پوپولیست نامیده خواهید شد.

سیریزا اولین حزب مخالف نهادهای مستقر است که در انتخابات ملی پیروز شده است. پیروزی این حزب معنای سمبولیک عظیمی برای آینده اروپا دارد. اگر دولت سیریزا توسط بازارهای مالی از پای درآید، دیگر دشوار بتوان ادعا کرد که دموکراسی هنوز می تواند سرمایه را کنترل کند. بیرون راندن احتمالی یونان از حوزه یورو نخستین گام بامعنا در تجزیه اروپا خواهد بود. توفیق سیریزا در تحقق رشد اقتصادی و تخفیف فقر موجب تقویت چپ رادیکال به عوض چپ میانه رو در اروپا خواهد شد. اگر تسیپراس ثابت کند که یک استاد سیاست است، آن گاه جوانان بسیاری در سراسر اروپا به سیاست روی خواهند آورد، و این دستاوردهای انقلابی بسیاری به بار خواهد آورد. من نمی دانم کدام یک از این سناریوها واقعتر است. نیر نمی دانم کدام یک خوشبینانه و کدام یک بدبینانه است. فقط این را می دانم که سیریزا فصل نوینی را در تاریخ اروپا گشوده است.

[۱] مدیاکراسی: موقعیتی که در آن رسانه های همگانی رأی دهندگان را تحت کنترل دارند، یا چنان که در متن توضیح شده است: شبکه غیررسمی سیاستمداران حاکم، رهبران سرمایه و برنامه گذاران رسانه ها

منبع: دمکراسی باز opendemocracy

پاسخ بهزاد کریمی ...

ادامه از صفحه ۵

ایا بنظر شما بنیادگرایی اسلامی ناشی از ذات اسلام و در شریعت آن نهفته است؟

هم آری و هم نه! آری برای آنکه اسلام، سیاسی ترین ادیان است. دین شریعت است و متشرعانی که با فقه و شرعیات در همه امور زندگی پیروان خویش مداخله دارند. دینی است که با جهاد آغاز کرده و منادیانش در سراسر تاریخ، مستقیم و غیر مستقیم مدافع جهاد بوده اند. اگر این اقتضات تاریخ طی دوره ای البته طولانی بوده است که توانست انجیل را چندین قرن سیاسی بکند و جنگ صلیبی راه بیندازد و انگیزاسیون برپا نماید، قران ولی خودش در بسیاری از سوره ها و آیات خویش بالذاته سیاسی است. مدرس حرف بیراهه نمی گفت وقتی تأکید می کرد که دیانت ما عین سیاست ماست و سیاست مان عین دیانت مان! از اینرو، وجه سیاسی اسلام را نمی توان بکلی از آن گرفت و یا که به تمامی آنرا غیر سیاسی کرد. اما می توان انگیزه حضور نهادی آن در قدرت را تضعیف کرد و در این راستا تا آنجایی حتی پیش رفت که منادیان آن، احترام دین اسلام و بقای مسجد و عبادت را صرفاً در فاصله گیری از نهاد قدرت سیاسی ببینند. به این

اعتبار تا آنجا که مصلحت اسلام در دوری آن از قدرت فهم نشود، ما با شیخ اسلام سیاسی چونان منبعی برای چالش بزرگ روبرو خواهیم بود. بیاد داشته باشیم که هیچ پدیده تاریخی، فرای زمان قرار ندارد؛ محصول زمانه معینی است با تاریخ مصرف معین! دین نیز پدیده ای تاریخی است و اسلام هم به شمول آن. ایدئولوژیها، ساخته های انسان تاریخی اند که بر بستر تجربه انسانی و بناگزیب، روزی به فرجام غیر آسمانی خویش می رسند. همین.

«تفاوت فرهنگ ها» چه تاثیری در نگاهمان به دمکراسی در کشورهای اسلامی گذاشته است؟ خلاصه راه حل شما برای اینکه بنیادگرایی اسلامی در جهان تضعیف شود چیست؟

اگر دریافته شود که بنیادگرایی در جوهر خود مدافعه است و نه که تعرض؛ که اسلام سیاسی بازگشت به زمانی سپری شده است در روزگار امروز و در نتیجه، پدیده ای سخت ناهمزمان؛ که بحران است در شکل پرخاش و نه که برآمدی نوین برای ساختن عصری تازه؛ آنگاه عصریان امروزی می توانند با یک نقشه مبارزه مدبرانه و جامع این دمل را چاره کنند. اگر فهم شود که چرا بنیادگرایی اسلامی مدام در اشکال پرخاشگرانه تری متجلی می شود و هر چه بیشتر به مبدأ اسلام بدوی و بیابانی و به خشونتت فزاینده

رجعت می کند، یعنی از اخوان المسلمین دهه های پنجم و ششم تا خمینسم دهه های هفتاد و هشتاد، بعد طالبانسم دهه نود قرن میلادی گذشته و القاعده دهه نخست قرن بیست و یک، و دهه دوم آن نیز با بوکو حرامها و داعشها و غیره، آنگاه بهتر می توان بی چشم اندازی این تجلی ضد تاریخی را فهمید. در برابر این بنیادگرایی، ما پیش از همه اتکاء به نفس را نیاز داریم و باور به چشم انداز نزول ناگزیر آن درست در اوج این چنین شلتاق کردنها و قدرت نمایی هایش را! این نقشه راه، ترکیبی باید باشد از اعمال قاطعیت در هر آنجا و در هر حدی که لازم است با مبارزه سنجیده سیاسی برای ایزوله کردن آن بویژه در بین خود مسلمانان. این نقشه راه، ترکیبی باید باشد از کار فرهنگی بی سانسور علیه هر نوع تابو از بیرون با رنسانس دینی معطوف به تدینی مبتنی بر وجدان از درون خود جامعه دینی؛ هم مبارزه سیاسی برای استقرار و نهادینه کردن سکولاریسم دمکراتیک در هر جای جهان و هم احتراز از اعمال هر نوع سکولاریسم و تجدد آمرانه در جهان توسعه نایافته؛ هم از میان برداشتن آن معضلات و چالشهایی در جغرافیای سیاسی جهان که اسلام سیاسی از آنها تغیه می کند و هم مبارزه برای جهانی همبسته و عادلانه بجای پولاریزه شدن دم افزون آن در شکاف فقر و غنا.

میزگرد «خشونت قانونی»

ادامه از صفحه ۱۵

نه حتی اقتدار عقلانی که وبر می گوید، می سازد و این را به صورت آلت بلا اراده و بدون تفکر دریک نظام بوروکراتیک از طریق عقلانیت ابزاری در می آورد و در عقلانیت عاطفی سنتی به ویژه زن را تبدیل به آلت بلا اراده در مقابل قدرت مردانه می کند. پس نظام خانواده چه در دوران مدرن و عقلانیت ابزاری و چه در خانواده سنتی با عقلانیت عاطفی که معطوف به ارزش ها و الگوهای کهن است، خشونت علیه زن روا می دارد. اگر در جامعه مدنی که مبتنی بر انسان محوری و عقلانیت است، قرار بود انسانیت با تمام ابعادش از غرایز فاصله بگیرد، قاعدتاً باید شاهد کم شدن خشونت علیه زنان بودیم. در صورتیکه شاهد پیچیده تر شدن و افزایش آن در بسیاری از روزه های که حتی سنت به آن فکر هم نمی کرد. قاچاق زنان و قاچاق سکس در جهان با محوریت زنان و کودکان در جهان با محوریت ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار روسپی دختر بچه ۱۲ تا ۱۴ ساله در هند است ۸۰۰ هزار زن و دختران نوجوان روسپی در تایلند هستند. که صنعت روسپیگری آنجا را اداره می کنند و صنعت روسپیگری جزء درآمدهای تایلند است. اینجاست که قوانین باید پیچیده تر شود.

پرسش: بحث برخی نمایندگان زن مجلس این است که در ایران خشونت علیه زنان موردی است ولی در غرب این خشونت گسترده و زیاد است، نظر شما چیست؟

مینو مرتاضی: جای تعجب است، ای کاش زنان به زنانگی خودشان احترام می گذاشتند. نمایندگان مجلس و قانون گذاران بیشتر مردانند. وقتی ۵ نفر از ۲۰۰ نفر زن هستند و آنها هم طبق الگوهای انتخاب می شوند که همان الگوی ریاست مرد را پذیرفته و ریاست و قدرت را جزء خصایص بالادستی می دانند، اتفاقاً ما شاهد یک خشونت بسیار پیچیده و زشت زنان علیه زنان می شویم. این خشونت زنان علیه زنان می تواند از خشونت علیه زنان به نفع تثبیت قدرت اقتدارگرا چه از نوع عقلانی و چه از نوع عاطفی عمل کند. که البته در ایران بیشتر از نوع عاطفی است، زیرا زنانی که دائم زنان ایران را با زنان غرب مقایسه می کنند پیشاپیش در ذات خودشان پذیرفته اند که آنها مدل های پیشرفته و توسعه یافته ای هستند و ما می خواهیم الگوهای نوینی بیاوریم، اما این الگوهای نوین معطوف به الگوهای ۲۰۰ و ۵۰۰ سال پیش می شود و حداقل قوانین ایران به قول زنده یاد استاد کانوزیان مال ۱۰۰ سال پیش است.

پرسش: این درحالی است که یکی دیگر از نمایندگان مجلس (سخنگوی کمیسیون حقوقی

مجلس گفته که میزان مرگ زنان بر اثر خشونت بیشتر از میزان مرگ زنان بر اثر سرطان است؟

مینو مرتاضی: ما تعریف عام خشونت را ارائه دادیم. خشونت علیه زنان در دیدگاه سازمان ملل هرگونه خشونت از خشونت های ناموسی و قاچاق زنان تا خشونت های اقتصادی و روانی را در بر می گیرد. که همین امسال یک کمپین ۱۶ روزه برگزار شد و ۲۳ زن از ۲۳ کشور جمع شدند موارد را گفتند. اعلامیه سازمان ملل متحد در باب خشونت علیه زنان می گوید: هرگونه خشونت بر اساس جنسیت که چه قطعاً یا احتمالاً به آسیب های فیزیکی، جنسی یا روانی زنان منجر شود به شمول هرگونه تهدیدی به اعمال مزبور محروم ساختن زنان از آزادی چه در منظر عالم (جهان) چه در زندگی شخصی چه به اجبار شده چه به دلخواه خشونت علیه زن محسوب می شود. این تعریف کامل و جامعی است از خشونت علیه زنان چون هم زندگی فردی را در بر می گیرد هم زندگی جمعی را و هم الگوهای را که هویت زنان را ساخته و زنان را تبدیل به ما کرده و بطور ناخودآگاه خشونت را در وجود آنها نهادینه کردند که فکر می کنند برای مدیریت زندگی خودشان یا بخشی از آن کافی نیستند. این تعریف خشونت های خانوادگی، اجتماعی یا خشونت هایی که توسط دولتها و توسط قانون گذاران هم اعمال شود را در بر می گیرد. چون وقتی قانونگذاران قانونی بگذارند که جلوی آزادی، رشد و استقلال زن را بگیرد این یعنی پیشاپیش می گوید هیچ زنی دیگر نمی تواند مثل من بیاید نماینده مجلس شود. در واقع زنان هزینه های بسیاری داده اند تا یک زن در مجلس به عنوان نماینده انتخاب شود. اما با قوانینی که همین افراد وضع می کنند و وقتی به قانون تبدیل شد دیگر برای تغییرش زنان باید ۳ یا ۴ دهه تلاش کنند تا به جایگاهی که آنها امروز دارند، برسند.

پرسش: حالا چون بحث قوانین دوباره مطرح شد، می خواستیم از خانم غیرت خواهش کنیم توضیح بدهند آیا می توان گفت که قانون اساسی هم مانند قوانین خانواده، به نوعی خشونت علیه زنان را دامن می زند؟ اگر چنین نیست، پس چگونه قوانین خانواده و مدنی می تواند معایر با قانون اساسی باشد؟

فریده غیرت: در قانون اساسی ما خشونت به آن معنایی که مورد نظر ماست برای زن وجود ندارد. البته در قانون اساسی یکسری تفاوت هایی را بین زن و مرد قائل شده. چنانکه در یک سری از اصول گفته اند که این قوانین باید اینطور باشد به شرطی که منطبق با شرع باشد و وقتی ریشه یابی می کنیم می بینیم در شرع تفاوت هایی وجود دارد و به همین دلیل اصل ۲۱ قانون اساسی را اختصاص داده اند به مسئله زنان. البته خود همین مسئله به نظر من به نوعی تمایز قائل شدن میان زن و مرد است. چرا که وقتی مثلاً شما بیاید بگویید زنها از حق بیمه استفاده کنند، یعنی گویا به حال استفاده نکرده اند. برای همین به نظر من قانون باید برای عموم نوشته شود و باید گفته شود که همه انسانها و همه

شهروندان باید از بیمه استفاده کنند. بنابراین نباید زن و مرد را تفکیک کنیم. در هر حال قانون اساسی به آن معنایی که تصور می کنیم خشونت را تجویز نمی کند. اما از آن جایی که عده ای استنباط شان این است که در شرع زن باید تابع مرد باشد، بنابراین وقتی در قانون اساسی گفته شده که قوانین باید منطبق بر شرع باشد بنابراین می گویند که بر این اساس در قانون زن باید تابع مرد باشد. این درحالی است که در اصل ۲۱ قانون اساسی ۵ مورد دارد که هر ۵ مورد برای رفاه زنان در نظر گرفته شده و شما رنگی از خشونت در آن نمی بینید. می خواهم بگویم برخی از قوانین موجود درست برخلاف قانون اساسی است. مثلاً در قانون اساسی گفته شده که زن و مرد ایرانی در راه تحصیل علم آزادند و حق دارند که تحصیل کنند، بنابراین وقتی تبعیض جنسیتی در دانشگاهها اعمال می شود و سهمیه بندی گذاشته می شود، این خلاف قانون اساسی است.

پرسش: الان لایحه ای در مجلس مطرح است که در موادی از آن آمده که چنانچه خانمی در محیط کارش حجابش را رعایت نکند، که معلوم نیست با چه معیاری سنجیده خواهد شد، از حقوقش کم می شود. آیا قانون اساسی به قانون گذار اجازه وضع چنین قوانینی می دهد؟

مینو مرتاضی: من می خواهم بگویم یک چیزی که می توانیم از قانون اساسی به عنوان یک کنشگر حقوق زنان استنباط کنیم، این است که قانون باید شفاف باشد و این شفافیت در قوانین وجود ندارد و می تواند مورد برداشتهای متفاوت و گاه متناقض قرار بگیرد و گاهی می تواند منجر به خشونت علیه زنان شود. ما شورای نگهبان داریم. نگهبانان مراقبند که قوانینی از چهارچوبهای شرع یا قانون اساسی خارج نشوند. اما حتی قانونی را که شورای نگهبان رد کند از آنجا که قوانین ما مصلحت گراست می تواند در مجمع تشخیص مصلحت دوباره مطرح شود و این بار تأیید شود و به این ترتیب قانون را با مصلحت نظام تطبیق می دهند. حال پرسشی که مطرح می شود این است که چگونه است که در رابطه با قوانین مربوط به زنان، معمولاً مجمع تشخیص مصلحت نظام ساکت است؟ به نظر من همین قانون اساسی آن چنان ظرفیت هایی دارد که می توان از آن کنوانسیون لغو تبعیض علیه زنان را درآورد و حتی از آنها جلو زد. در واقع وقتی زنی حق حضانت ندارد، حق طلاق ندارد، فرمانبردار و زیر دست رئیسش است، چگونه می تواند خانواده آرزمانی بسازد؟ به نظر من در جامعه ایران مردها از این چیزها عبور کرده اند بسیاری از مردان صاحب فکر و اندیشه این حقوق را برای همسرانشان قائل هستند و از این حداقل های حقوقی سالهاست که عبور کرده اند.

فریده غیرت: انسان بطور طبیعی سرما را دوست ندارد و گرما را دوست دارد. انسان بوی خوش را دوست دارد، نه بوی بد را. انسان خوبی را دوست دارد، نه بدی را. انسان به شکل طبیعی خشونت را دوست ندارد، ولی نمی توانیم بگوییم خشونت در دنیا نیست. همانطور که بوی بد هست، خشونت هم هست. اما گرایش به طرف خشونت نتیجه تربیت غلط است،...

میزگرد «خشونت قانونی» ...

ادامه از صفحه ۱۷

در مورد اصل ۲۱ قانون اساسی و ۵ بند آن صحبت کردیم. اولین بند این قانون می گوید ایجاد زمینه های مساعد برای شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او. حال سوال اینجاست آیا قوانین وضع شده زمینه مساعد را برای پرورش زن فراهم کرده یا خیر؟! آیا تبعیضی که در دانشگاهها ایجاد شده برای ورود به دانشگاه آیا مخالف این بند هست یا نیست؟ در بند دوم که می گوید حمایت از مادران بخصوص در دوران بارداری و حمایت از کودکان. حال باید پرسید کدام قانون یا اقدام موثری برای این بند انجام شده است؟ فقط در بند ۳ قانون ایجاد دادگاه صالح برای رسیدگی به دعاوی مطرح بوده که دادگاهی تشکیل شود تحت عنوان قانون حمایت از خانواده که به نظر من به عنوان یک وکیل این حمایت انجام نشده است. در بند بعد می گوید ایجاد بیمه کودکان و زنان سالخورده. حال کدام قانون را در این زمینه ایجاد کردیم؟ به نظر من این قوانینی که وجود دارد و برخی از قوانینی که در این چند سال در مجلس مطرح شده، ایجاد خشونت می کند و برای زن آگاه امروزی که به مواهب الهی پی برده و به جامعه وارد شده و شناخت پیدا کرده و دیگر زن منزوی و تنها نیست این قوانین پاسخگو نیست. در بند دیگر همان اصل قانون اساسی، اعطای قیمومت فرزندان به مادران آمده است. آیا اصلاً اعتنایی به این اصل می شود؟ در واقع برخی از طرح هایی که الان در مجلس مطرح می شود منجر به خشونت بیشتر می شود و خلاف قانون اساسی است. به هر حال هر قانونی که وضع می شود تا اختیاری را از کسی بگیرد و اختیار مضاعفی را به دیگری بدهد متأسفانه ایجاد خشونت می کند. این درحالی است که زن آگاه امروزی که با تحصیلات عالیه دارد یا شاغل است و با جهان خارج از خانه ارتباط دارد، چنین چیزهایی را نمی پذیرد. حتی اگر به خانواده های سنتی ایران توجه کنیم باز هم می بینیم که مثلاً در خانواده هایی که در ایلات ما هستند، مثلاً زنان کرد، زبانی نیستند که زیر بار زور بروند. خانواده ها را آن زنها اداره می کنند. زنی که در کردستان و یا ایلات هستند پایه و اساس خانواده ها هستند.

مینو مرتاضی: چون خشونت علیه زنان به دلیل ساختاری شدن یک پدیده فرهنگی شده و ما فراوانی اش را در جوامع با ساختارهای بسته و با نگرش محدود جوامعی که سیالیت ندارد می بینیم. در حالیکه قوانین و حتی شرع، سیال است. ما هیچ قانون مدنی نداریم که جهان شمول باشد چرا که قوانین زمان مند و مکان مند هستند و هیچ وقت هیچ قانونی نگفته من عدالت همه جانبه را بر قرار می کنیم.

به همین دلیل قانون باید سیال باشد. کسانی که قوانین را مقدس می کنند سیالیتی اش را می گیرند و این می تواند خشونت علیه جامعه اعم از زن و مرد را رواج دهد. اما به زنان به دلیل همان الگوهای پیشین طبعاً ستم مضاعف وارد می شود. الگوها، فرهنگی هستند و نسخه ی واحدی وجود ندارد که مثلاً نسخه ای که برای افغانستان می پیچیم برای

ایران و پاکستان و آمریکا هم بیچیم. در حالیکه اشکال خشونت را همه جا می بینیم. در جوامع عقب افتاده اشکال خشونت هنوز ساده تر و عریان تر است و خیلی پیچیدگی ندارد. ما در ایران ۸ تا قومیت داریم که نقش شان در گذشته خیلی پر رنگ بوده ولی الان با پدیده شهر نشینی امروزه از آنها گرفته شده و می تواند همین امر خشونت علیه زنان را پر رنگ کند. اقوام ۸ گانه آذری، فارس، بلوچ، کرد، عرب، لر، ترکمن، طالش در واقع فرهنگهایی دارند که نوعی سلطه و به نوعی خشونت را به طور نمادین در خودشان دارند از طریق فرهنگ ها توجیه کردند و ما باید، در راه کارها به وجه مشترک تمام خشونت ها و آن تعریفی که تمام وجوه خشونت ها را در بر می گیرد، برسیم. با در نظر گرفتن تعریف جامعه شناختی یا فلسفی و یا روانی اعم از اینکه خشونت را در ذات بشر بدانند یا با امتناع اندیشه و تقلید کورکورانه که نظام ها و سیستم ها افراد را مجبور می کنند یا ناشی از کارکرد گزایی یا رفتاری باشد که از طریق الگوهای که هویت ما را می سازند و منجر به تبعیض می شوند، آنچه که می تواند خشونت را کنترل کند به نظر من عقل است و اخلاق یعنی این ۲ تا قوانین جهان شمول هم هستند. باید ما برسیم به جایی که حتماً تفکر کنیم. زنان اندیشمند یا فعالان و کنشگران یا قانون مندان بسترهای گفتگو، تفهیم، فهم و مفاهمه را در جامعه بگشایند تا زنان درباره خودشان و مسائل شان گفتگو کنند. این گفتگو و تفاهم می تواند منجر به گفتمان برابری خواهانه شود چون گفتگو مبتنی بر تفهیم و تفاهم متقابل بر پایه اعتماد متقابل است. گفتمان، گفتگو را قانونمند می کند و مبتنی بر قراردادهاست. ما هنوز نیازمند گفتگوی داخلی بین خود زنان، بین زنان و قانون گذاران و بین زنان و قدرت حاکم هستیم. به شرطی که به زنان اعتماد کنند.

جالب اینجاست که حتی اندک زنانی که از حوزه های عمومی وارد قدرت می شوند یک هو به طرفداران قدرت تبدیل می شوند و محافظه کار می شوند. مبنای گفتگو قطعاً باید عقلانی و اخلاقی باشد و این ۲ قاعده جهان شمول را داشته باشد. به هر حال عقل سلیم مبتنی بر همان جامعه است یعنی اگر نظریات فمینیستی را بخواهیم بررسی کنیم چه تفاوت بیولوژیک را در دیدگاه لیبرال باعث فرودستی زنان بدانیم چه ستم طبقاتی را در فمینیسم سوسیال، چه ستم جنسی را در فمینیسم رادیکال باید برسیم به این که چطور باید ستم را رفع کرد؟ که همه مجبورند به قواعد جهان شمول برسند که عقل و اخلاق است و ما به این ۲ نکته توجه ویژه داریم. نگرشی معتقد است که زنها عقل ندارند چون وارد زمینه های منفعت طلبی نمی شوند. امروزه زنان در یکسری کمپین ها و تجمعات مداخله دارند. در همین کمپین پیشگیری از خشونت بیشتر بحث خشونت ناشی از جنگ مطرح بود که جنگ باعث می شود در برمه به زن مسلمان روی جنازه شوهرش تجاوز کنند. و زن برای آوردن آب در این قبیله که ۲ ساعت باید دنبال آب برد، حتماً مورد تعرض قرار می

گیرد. یعنی بحث جنگ ها و حضور زنان در فرایند تصمیم گیری در مورد جنگ و صلح. امروزه زنان تا اینجا باید پیش بروند و این یعنی یک عقلانیتی در زن باید وجود داشته باشد. این عقلانیت در زن معطوف به اخلاق مراقبت است که صلح را می سازد و به همین خاطر توانمندسازی زنان از اهداف هزاره سوم شمرده شده و یک نوع تبعیض روا (تبعیض مثبت) بخاطر افزایش مشارکت سیاسی زنان در سطوح کلان مطرح است.

پرسش: برای اینکه از موضوع دور نشویم خوب است که در انتها به راه کارهایی که می تواند به کاهش خشونت علیه زنان کمک کند، پردازیم.

مینو مرتاضی: گفتگو باید بین خود زنان، زنان با قانون گذاران و حکومت، توانمندسازی زنان، منتها بر پایه عقلانیت، اخلاق باشد. عقلانیت زنانه الزاماً منفعت و منفعت طلبی را در عناصر مادی نمی بیند به همین خاطر دنیا به این رسیده که زنان برای رسیدن به توسعه پایدار به نسل آینده فکر می کنند. اگر زن در توسعه در چارچوب سنتی این گونه بود که فناوری داشته باشد و از طریق فناوری به برابری برسد، امروزه می گوئیم زنان با عقلانیت زنانه که مبتنی بر اخلاق و مراقبت است به حفظ محیط زیست می رسند. نقش موثر زنان را باید در حفظ محیط زیست و در جلوگیری از جنگ هایی که انسان و محیط زیست را تخریب می کند توجه کرد. باید این را دید و البته دنیا این را پذیرفته و بنابراین ساز و کارهایش را هم زنان و هم حکومت و هم قوانین باید فراهم کنند.

پرسش: خانم غیرت شما چه راهکارهایی پیشنهاد می کنید؟

فریده غیرت: در سراسر جهان زنان موجودات آسیب پذیرتری هستند و از این رو نیازمند حمایت بیشتری هستند. وقتی زنی در برمه مورد تجاوز قرار می گیرد و قدرت دفاع ندارد این یعنی این زن در معرض خطر و آسیب بیشتری است پس خشونت بیشتری می بیند و نیاز به حمایت بیشتری دارد. ما از یک مقطعی باید شروع کنیم و پس از این حرف آن را از یک روز تبدیل به عمل کنیم. چطور شروع کنیم؟ من قویاً اعتقاد به رفع تبعیض در قوانین دارم چون با دید قانونی نگاه کنیم اول باید تبعیض ها را برداریم و بعد در مواردی که مورد تأیید عقل و علم است که قربانیان خشونت زنان و کودکان هستند از این گروهها حمایت ویژه بکنیم. پس ابتدا رفع تبعیض و سپس قوانین حمایتی.

مینو مرتاضی: یک اصلی داریم در قرآن لاتظلموا و لا تظلموا : آیه ۷۹ سوره بقره این می تواند مبنای حرکت اجتماعی ما باشد چه برای قانون گذار و چه برای شخص در سپهر عمومی.



معنای عمل ایران انتصاب خوشرو به نمایندگی دائمی ایران در سازمان ملل

منابع المونیتور گفته است که او در نظر دارد قبل از نوز به نیویورک برود. اثرات انتصاب خوشرو به نمایندگی دائمی ایران در سازمان ملل را از چند زاویه می توان بررسی کرد. در عرصه داخلی ممکن است اوضاع برای روحانی قدری دشوار شود. این درست که خوشرو دارای پیوند خانوادگی با رئیس جمهور میانه رو ایران است (دختر حسین فریدون، عروس اوست). اما خوشرو به عنوان یک اصلاح طلب شناخته شده است. گفته می شود که او "رابطه خاصی" با خاتمی، رئیس جمهور اسبق ایران، و خرازی و ظریف دارد. در این ارتباط لازم است به مانور اخیر خرازی برای تقویت حضور خود در میدان سیاست توجه شود. خرازی، که پیوندهای خانوادگی قابل ملاحظه ای هم با خاتمی و هم با خامنه ای دارد، در انتخابات ۲۰۱۲ از روحانی حمایت نکرد و پیش از آن که روحانی نامزدی اش را برای ریاست جمهوری اعلام کند، از محمدباقر قالیباف، شهردار تهران، اعلام حمایت کرد.

این پست کلید تعامل دیپلماتیک در سطح جهانی و یگانه پایگاه ایران در خاک "یگانه ابرقدرت جهانی" است. این پست البته به عنوان سکوی پرش دیپلماتهای بلندپرواز نیز عمل می کند

به علاوه، چنان که یکی از منابع ما می گوید، "خوشرو به ظریف وفادار است. او می خواهد فرد ۱۰۰ درصدی ظریف در نیویورک باشد." بنابراین به نظر می رسد که ناکامی انتصاب ابوطالبی، بالقوه موجب تضعیف روحانی در برابر خرازی، این رقیب قدرت در حال ظهور، شده باشد. با توجه به انتخابات مجلس در سال آینده و انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۱۷، دینامیسم بالقوه دزدسراسازی برای روحانی در حال قوام یافتن است. در عرصه بین المللی، زمان اعلام انتصاب خوشرو آشکار می کند که تهران خود را برای مواجهه با دو سناریوی ممکن آماده کرده است؛ دو سناریوی که هر دو بر شورای امنیت سازمان ملل و نتایج مذاکرات هسته ای تمرکز کرده اند: اولی نظارت و هماهنگی بر اجرای مقررات مرتبط با رفع تحریمها و دومی، درست برعکس، آمادگی برای بازی "کی بود، کی بود، من نبودم" در صورت عدم دستیابی به یک توافق نهایی است.

فرصت ایران و گروه (+۵) برای رسیدن به چارچوب سیاسی توافق جامع هسته ای، یعنی پایان مارس سال ۲۰۱۵، به سرعت نزدیک می شود. با توجه به این که طرفین پایان ژوئن را برای امضای توافق نهایی تعیین کرده اند، پایان مارس برای رسیدن به توافق سیاسی فرصت بسیار محدودی به نظر می رسد. اوپاما تهدید کرده است که هر تحریم دیگری علیه ایران توسط کنگره را وتو خواهد کرد. برای ناظران ایران چشم انداز بلافاصل پیش رو مبهم و سرگیجه آور باقی خواهد ماند.

روحانی. بنا به اطلاع منابع غیر رسمی به المونیتور، انتصاب ابوطالبی برای نمایندگی ایران در سازمان ملل، کار وزارت امور خارجه نبوده است، بلکه روحانی دست به این اقدام زده و حتی هنگامی که دیگر آشکار شده بود که ابوطالبی نمی تواند به آن پست مشغول شود، روحانی بر انتخاب خود اصرار داشته است. تمام نمایندگان دائمی ایران در سازمان ملل نیازمند حمایت کامل خامنه ای، رهبر انقلاب، اند و ابوطالبی به وضوح از این حمایت برخوردار بوده است.

در عرصه بین المللی، زمان اعلام انتصاب خوشرو آشکار می کند که تهران خود را برای مواجهه با دو سناریوی ممکن آماده کرده است؛

در درون ساختار قدرت در جمهوری اسلامی، موقعیت نمایندگان دائمی ایران در سازمان ملل به چند دلیل دارای اهمیت خاص است: این پست کلید تعامل دیپلماتیک در سطح جهانی و یگانه پایگاه ایران در خاک "یگانه ابرقدرت جهانی" است. این پست البته به عنوان سکوی پرش دیپلماتهای بلندپرواز نیز عمل می کند.

شایعات در این باره که ترجیح وزارت امور خارجه متوجه خوشرو - مشاور نرمخوی محمد خاتمی، بوده است، در اواسط ماه می سال ۲۰۱۴، هنگامی که او به سفارت ایران در سوئیس برگارده شد، اوج گرفتند. باید توجه داشت که این پست پیشتر در اختیار تخت روانچی بود. نشانه های عروج خوشرو و نزدیک شدن او به ظریف، در روزها و هفته هائی پیش از انتصاب او به نمایندگی دائمی ایران در سازمان ملل، آشکار شدند. پیش از این انتصاب خوشرو ظریف را در فوروم اقتصادی سالانه داووس همراهی می کرد. به علاوه، بنا به گزارشها، در سفر ظریف به عربستان سعودی برای شرکت در مراسم تودیع ملی عبدالله، خوشرو او را همراهی می کرده است.

برخی از ناظران سیاسی در تهران، حمایت خامنه ای از خوشرو را حمل بر حمایت او از ظریف، روحانی و خرازی کرده اند. اگر این نظر درست باشد، این حمایت، بالقوه موقعیت فرستاده ایران در سازمان ملل را به سطح سالهای ۲۰۰۰ ارتقاء می دهد. در این سالها ظریف نقشی کلیدی را در برخی تحولات مهم، از جمله در جریان مداخله آمریکا در عراق و افغانستان ایفا کرد.

اگرچه نماینده دائمی فاقد مرتبه کابینه ای در ایران است و بر خلاف آمریکا، نیاز به تأیید مجلس ندارد، اما این پست دارای اهمیت قابل مقایسه ای با وزارت در ساختار سیاسی است. این نماینده دارای خط ارتباطی مستقیمی، نه فقط با وزارت امور خارجه، بلکه با بیت رهبری است. اطلاعاتی از برنامه های بلافاصله خوشرو به عنوان نماینده دائمی، در دست نیست. اما یکی از

محمدعلی شعبانی برای المونیتور
انتصاب غلامعلی خوشرو به عنوان نماینده دائمی ایران در سازمان ملل، که در تاریخ ۲۱ ژانویه ۲۰۱۵ اعلام شد، تحول مهمی است. پرهیز واشنگتن از دادن ویزا به نامزد قبلی، حمید ابوطالبی، به خاطر مشارکت او در اشغال سفارت آمریکا در سال ۱۹۷۹، موجب شده بود این پست به مدت بیش از یک سال خالی بماند.

در سفارت پاکستان در واشنگتن یک بخش حافظ منافع ایران وجود دارد، اما کارکنان این بخش را ایرانیان دارای اقامت دائم در آمریکا، و نه دیپلماتهای این کشور، تشکیل می شده اند. بنابراین نماینده ایران در سازمان ملل، مستقر در نیویورک، به عنوان مهمترین پایگاه دیپلماتیک جمهوری اسلامی در آمریکا عمل می کند. تأثیر برخی از دیپلماتهای ایرانی که در نیویورک خدمت کرده اند، یا آنها که مدتی را آمریکا به سر برده اند، در سیاست ایران چنان است که دشمنان محافظه کارشان، آنان را "نیویورکی ها" می نامند. آنچه شاخص این افراد است، تقلای آنان برای داشتن مناسباتی سازنده بین ایران و غرب است.

اگرچه نماینده دائمی فاقد مرتبه کابینه ای در ایران است و بر خلاف آمریکا، نیاز به تأیید مجلس ندارد، اما این پست دارای اهمیت قابل مقایسه ای با وزارت در ساختار سیاسی است

برخی از این افراد عبارتند از: محمدجواد ظریف، وزیر امورخارجه کنونی ایران، صادق خرازی، رئیس حزب "ندای اصلاحات ایرانیان"، مجید تخت روانچی، معاون وزیر امور خارجه و از مذاکره کنندگان هسته ای، حسین فریدون، برادر حسن روحانی رئیس جمهور و مشاور مخصوص او در امور اجرایی، امیرحسین زمانی نیا، معاون وزیر نفت و از مذاکره کنندگان هسته ای، و کاظم سجادیپور، رئیس بخش برنامه ریزی در وزارت امور خارجه. خوشرو نیز، که پیشتر در نمایندگی ایران در سازمان ملل کار کرده است، از زمره "نیویورکی ها" محسوب می شود.

در دوره دوم ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد، "نیویورکی" های مذکور در دو نهاد اصلی اشتغال داشتند: ظریف، فریدون، زمانی نیا و سجادیپور در "مرکز مطالعات استراتژیک" - یک اندیشکده دولتی زیر مدیریت روحانی، و دیگران از جمله تخت روانچی و خوشرو در "دیپلماسی ایرانی" - اندیشکده دیگری که توسط خرازی هدایت می شد، استقرار یافته بودند. ابوطالبی نیز در مرکز مطالعات استراتژیک مستقر شده بود، اما نه یک "نیویورکی" بود و نه یک طرفدار



چه کسانی از سیریزا می ترسند؟ یان زیلونکا

یونانیان دموکراسی را برای جهان به ارمغان آوردند و اکنون به جهان یادآوری می کنند که دموکراسی هنوز، حداقل برای آنان، بی معنا نشده است. "پیمان مالی اروپا" مقرراتی را وضع کرده است که به موجب آن کشورهای [عضو اتحادیه اروپا] می توانند آزادانه رهبران شان را انتخاب کنند، اما مجاز نیستند سیاست اقتصادی و بودجه شان را تنظیم کنند و تغییر دهند.

سیریزا، پیروز انتخابات یونان، به انتخاب کنندگانش قول داده است که مهمترین تصمیمات اجتماعی - اقتصادی [مربوط به حیات مردم یونان] در آن اخذ شوند و نه در برلین، بروکسل یا واشنگتن. از این پس این پارلمان یونان خواهد بود، و نه تروییکا، که قدرت فائده را در یونان در اختیار خواهد داشت. آشکار است که واقعیت پیچیده تر است. استقرار و حفظ یک دولت بابت در یونان، که به لحاظ سیاسی متفرق و به لحاظ اقتصادی ویران شده است، ساده نخواهد بود.

دو حزبی هم که دولت را تشکیل داده اند، جز بیزاری از ریاضت تحمیل شده از خارج، وجه مشترک دیگری ندارند. حفظ وحدت در درون سیریزا نیز آسان نیست.

سازش احتمالی تسیپراس با طلبکاران از یونان، می تواند اعتراض اعضای رادیکالتر سیریزا را برانگیزد و پرهیز او از هر سازشی محتملاً به ورشکستگی کشورش راه خواهد برد. ایجاد تغییر در سیاست اروپا نیز برای تسیپراس ساده نخواهد بود. رئیس کمیسیون اروپا از همین حالا اعلام کرده است که از بخشودگی وامها خبری نخواهد بود. این نکته نظر تسیپراس است که می گوید: "اروپای امروزی سمبولی از

خودخواهی ملی، ریاضت فاجعه بار، تحمیلات خارجی و تحریمهای خردکننده است. به نظر او اروپا باید سمبول دموکراسی، همبستگی و همکاری باشد.

تشخیص بخششهایی از رأی دهندگان یونانی که به سیریزا به دیده امید می نگرند، دشوار نیست. اینها در درجه اول مردم تهیدستی اند، در یونان و در دیگر کشورها، که در اثر بحران سیاهروز شده اند. سیریزا قول داده است که به سرمایه گذاری بیشتری برای نقابله با بیکاری دست زند. این حزب همچنین قول داده است که به کسانی که برای یک نوبت غذای گرم، یک سرپناه، گرمایش، تحصیل و مراقبتهای پزشکی بضاعت ندارند، کمکهای اجتماعی بیشتری اختصاص دهد.

آنها که می خواهند با فساد، بهشتهای مالیاتی و شبکه های غیررسمی قدرت مبارزه کنند، نیز به سیریزا به دیده امید می نگرند. به زعم این عده سیریزا حزبی است خواهان حاکمیت قانون، دموکراسی و یک بازار واقعاً آزاد. آنهاست که خواهان خاتمه محدودیتهای بودجه ای تحمیلی اروپا یا آلمان اند، نیز در میان امیدواران به سیریزا قرار دارند.

به نظر اینان محدودیتهای مذکور مانع ترمیم اقتصاد و ناقض این اصل اند که تمام دولتهای [عضو اتحادیه اروپا] برابر و صاحب حق حاکمیت اند. آنهاست هم که خواهان محدود شدن سوده های سرشار بانکها هستند، به سیریزا به دیده امید می نگرند، زیرا به نظر آنان این بانکها مسئول بحرانهای پیاپی و گذاشتن بار این بحرانها بر دوش مردم عادی اند.

اما کدام بخش از رأی دهندگان با ترس به سیریزا می نگرند؟ در درجه اول کسانی که پیش از بحران پروتهای معتناهی به هم زده اند و آنها که احتمالاً مشمول واریسی مالی و شاید حتی محدودیتهای خواهند شد (این گروه شامل روحانیت کلیسای ارتدکس و حامیان آن

بیر می سود). بخششهایی از مردم اروپای شمالی این برداشت را دارند که "سیریزا از کیسه آنان می بخشد و نه از کیسه یونان". این عده نیز از سیریزا ترس دارند. در میان مردم اروپای شرقی نیز هستند کسانی که از سیریزا می ترسند.

انها از این می ترسند که رویکرد دوستانه سیریزا نسبت به روسیه منجر به تشجیع جاه طلبی های امپریالیستی پوتین گردد. بالاخره، تمامی آن شهروندان اروپائی که تصور می کنند رسیدن سیریزا به قدرت منجر به بی ثباتی اقتصادی و سیاسی بیشتری در خواهد شد، به این حزب به دیده ترس می نگرند. شهروندان اروپا اکنون چشم انتظار آینده ای آرام به دنبال چندین سال ناآرامی اند. واکنش نهادهای اروپا به پیروزی سیریزا دارای اهمیت خاص است.

رسانه سالاری [۱] اروپا - شبکه غیررسمی سیاستمداران حاکم، رهبران سرمایه و برنامه گذاران رسانه ها - مهر "گروهی رادیکال که تصمیم دارد به دوره پراگماتیسم خاتمه دهد و پوپولیسم را به جای آن بنشانند" را به سیریزا زده است.

استدلال آنها این گونه ادامه می یابد: "اگر سیریزا جا پایش را سفت کند، آن گاه گرفتن قدرت توسط پوپولیستهای چپ در اسپانیا (پودموس) و پوپولیستهای راست در فرانسه (نشنال فرونت) دور از انتظار نخواهد بود." "دسته اول می خواهد ..."

ادامه در صفحه ۱۶

آدرس پستی:

L.G.e.v

Postfach 260268

50515 Köln

Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v :دارنده حساب بانکی:

شماره حساب: ۲۲۴۴۲۰۲۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

چشم اندازی از ...

ادامه از صفحه ۱۳

در حالت تنش، همراه با جنگهای ریز و درشت درگیر خواهد بود.

یک آرزو؟ - در دنیای زندگی می کنیم که کشورهای همسایه، به هم پیوسته و نزدیک با هم جمع می شوند. مرزهای میان کشوری را کنار می گذارند و از بازار مشترکی استفاده می کنند که امکانات وسیع رفاهی را در اختیار ساکنان همه آنها قرار می دهد. پیشرفته ترین این نوع از همکاری در اتحادیه اروپا مشاهده می شود ولی تلاشهای جدی ای در آسیای جنوب شرقی و در قاره آفریقا هم در همین راستا انجام گرفته و ادامه دارند. البته این راه ساده ای نیست. پیشرفته ترین این تجارب در اتحادیه اروپا اتفاق افتاده اند که بعد از پنجاه سال هنوز هم از بحرانی به بحرانی دیگر می رود ولی راه حلها - با کندی فراوان و پس از تحمل درد و زجر فراوان - به دست می آیند.

چرا ما نتوانیم با همسایگان خود به تفاهم مشابهی برسیم؟ طبیعی است که این چشم انداز پیش شرطهایی دارد که شامل استقلال کشورها، استقرار دموکراسی و جدائی دین از دولت است و علاوه بر آن نیازمند کار فرهنگی دراز مدت است که پلشتی های شوونیستی موجود را، در دنیای ایران، عرب و ترک بزداید.

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com